

میلعا وه

نایب ی داز آ و ل قعت بتکم ، نافر ع
ترطف و لقع ت جد ابل طاب و قد ص یخشت

تانایب

ی نار هط ی نیسد ن سحمدحم دیسد جاد اللهتیا
هر س اللهس دق

میجرّلا ناطیثلا نم لله اب ذوعاً
 میجرّلا ن محرّلا الله مسب
 دمحم اندیس ای لع الله ی لص و
 نیر هاطلا هلا و
 نیعمجاً مهذاعاً ای لع الله تعظ و

بشد بشما» : دندومرف نم هب اقر هک حبص
 ادتبا نم ، «تسا لیصحتل و ابش و مسلجل و
 ؛ مسرب اقر تمدخ مناوتی م هک مدرک روصت
 اذلا . مناوتی مذ و دمآ شپی عنام مدید رصع [ی لو]
 نم ی ارب» : هک متفرگ سامتن اتسود زا ی ضعب اب
 و دیسرن امش هب شربخار هاظ « . هدمآ شپی عنام
 لزنی تقو . میباید هک تسا هدوب نیا رب ریذقت
 رظتم [لزنی برد ی ولج ... ی اقا مدید ، دمآ
 لثم» : متفگ [دوخاب] «! میورب» : دیوگی م ! [دنتسه
 . میدمآ رگید « . میورب هک تسا نیا ربرارقه کنیا

هار عناوم تخانش رد مدعلها و بلاط

دندراد یرتشیب یاناوت ادخ

رفقا همه از مطالب و مسائل اطلاع و خبر
 دارند. در این قضیه، صحبتیم بیشتر با رفقای اهل
 علم است و بالنتیجه سایر دوستان هم در این
 مطلب مشترک اند؛ به جهت اینکه مسیر واحد
 است. وقتی مسیر واحد شد، این وحدتِ مسیر و
 وحدتِ مکتب و وحدتِ مقصد، موجب اشتراک
 در نقاط و جهت گیری برای انسان خواهد شد؛
 منتها هرکس در هر رشته ای که مشغول است و
 در هر زمینه ای که کار انجام می دهد [باید

وظیفه‌اش را انجام دهد].

مسئولیت افراد غیر اهل علم در ادای وظیفه به مبانی مکتب، کمتر از مسئولیت اهل علم نیست. نه اینکه مسئولیت اهل علم از نقطه نظر وسعت در تبلیغ و ابلاغ به اندازه آنهاست؛ بلکه از نقطه نظر میزان فهم و درک، نسبت به همان مبانی که مورد نظر است [بیشتر است]. البته اطلاع یک عالم بر مبانی، بیشتر از غیر عالم است و در این شکی نیست.

دندومرفی م [ی نادمه] ی راصنا ی اقا موحرم

روبع عناوم زا و دنک ادیب علاطا هار مچومخ هب دناوتی م رتهب ،تسا ملاء هک ی سک هار دناوتی م رتهب و دسانشد ار ناطیشد ی اهامکبش و اهلیدن ا [دناوتی م] رتهب و دنک ،ی ناوغا رصتخم کی اب و تسیند ملاء هک ی سک ن ا [فلاخرپ] ؛دنک ادیب ار اهنأ ر فم نیرتمک اب و ؛دنکی م تکر د تمس ن ا هب ،ی اهامعیاشد رصتخم اب ؛دوشی م اوغا و ا ی گدنز مامت ،ربخ نیا اب و دنهدی م و ا هب ربخ کی .دروخی م بیرف ،ی لادتسا و دوشی م طوبرم لئاسم زا علاطا مدع و ملاء مدع هب [هائسم] نیا .دنکی م ادیب ریغت دنک ادیب ار ش دوخ هار دناوتی م رتهب ملاء صخش اعبط

ی رهاظ موع ل ها زا ،دوهش ل ها مهف

تسا رتلااب

ی ونعم کاردا ن ا هب هک ی دارفا ی ارب [هتبا]

قرف هائسم ،دناه دیسر دوهش و ی عقاو تر یصب و ار ج راخ ،دنیبی م ار عقاو ن اشدوخ اهنأ .دنکی م هک ی سک .دنکی م لمع اضتقم ن ا هب و ،دنیبی م هیأ راز ه [هب] و ا رگا ،دراد ربخ ی در ف ن طاب زا مسق م ه ن ارق ی ا ه هیأ کتکت هب [ای] دروخب مسق صخش ن ا نوچ ؛دراد هجیتت و ا ی ارب ،دروخب هب ار ن ا ربمغیب ه م ه دیاید لاماد !دنیبی م ار ن طاب ار اهنیا و هبعک و ربمغیب و ادخ !دناشکب ت داهش !دز ادنای مذ روتنک هک غورد مسق !دروخب مسق ی م ار عقاو نوچ !رگید تسا غورد روطنیمه صخش هک ار ی فلاخ و دنیبی م ار کاک ؛دنیب .دنکی م دهاشم ،دنکی م حرطم

تسا ل طاب و ق د ص یخشت هار ،لقع

دناه دیسرن دوهشده به که ی ناسک ی ارب

دناه دیسرن دوهشده ماقم به که ی دارفا ی ارب ی لو
هار، هار ن آ و تسا هداد رارق ی رگید هار دنوادخ
مهف و لقع ن آ طساو به که ؛تسا ی نلاقع مهف
دهد زیمت ل طاب و قد نید دناوتی م و ا، ی نلاقع
ن آ رد ،تساجک قد دنادی من که ی دراوم رد
دنادی م ا ر قد که ی دراوم رد ؛دنک فقتو در اوم
دنادی م اعطق که ی دراوم رد و ؛دنک تعباتم [دیاب]
و دنیشنبرانک دیاب ،دنتسه ل طاب رب فرط و در ه
رَهْظُ لَا [نِوَبَلَّا نِ بَاكِ اَنْتِفَلَا ی ف ن ک] هلمج نامه
رد .دنک تیاعر ا ر **۱ «[بَلْحَيْفٌ عَرْضُ لَا و ،بَكْرِيفٌ**
ود زا ی کی دییات اریز ؛تسشن رانک دیاب اههنتف
که تسا ی زیچ ن آ نیا .تسا فلاخ ،فرط
نامه به دیاب ام و دناه دومرف ام به نید ناگرزب
ی فلتخم بلاطم ن آ به دیابند و مینک تکر د تمس
ه جوت ،دوشی م هتفگ فرطن آ و فرطن یا رد که
تسا ص خشم که تسا ی زیچ نامه نیا .درک

خداوند برای انسان تشخیص حق را قرار داده
است و انسان با همین فهم، حق را می فهمد؛ نیاز
به زور زدن نیست. نیاز به داد و بیداد کردن
نیست. نیاز به این طرف و آن طرف شایعه
انداختن نیست. همین عقلی که خدا به انسان داده،
همین عقل حق را تشخیص می دهد و باطل را هم
تشخیص می دهد. اگر قرار باشد که ما به این
میزان حق را تشخیص ندهیم، پس گفتن ها دیگر
نتیجه ای ندارد! دیگر چه مسئله ای می خواهد

۱: ۴۶۹ ص (ج لاصی حبص) ه غلابلا جهن

هذ و ،دنهنب و ا رب راب که دراد ی تشپ هذ ؛ش ا ب ر تشهچب دننام اههنتف رد»
«درک هداقتسا و ا ریش زان اوتی م

مطرح شود؟! اگر قرار بر این است که این گفته‌ها و مطالب برای انسان نتیجه بدهد، انسان خودش با همین فهم و ملاک‌ها و الگوهایی که در دست دارد [می‌تواند حق را تشخیص دهد]. آن الگوها قابل خدشه نیست؛ در آن الگوها حق مثل آینه و خورشید روشن است؛ نیاز به اثبات نیست.

کلام اب‌همنأ و نینمؤماریمآ تیناقح

تسا ن‌شور ل‌قع ن‌داد رارق

هاگذ م‌لاسلا هیلع نینمؤماریمآ ه‌رید ه‌ب امش
هیجوت ،دینک لیواتن آ ه‌ب ع‌جار تسین زاین ؛دینک
تسد فک لثم نیا .دیرواید لیلد رازھ [و] دینک
ش‌زیچمه ،دینک هاگذ ن‌سد ماما ه‌ب .تسا ن‌شور
،دینک هاگذ ادهشلا دیس ه‌ب .تسا ص‌خشم و ن‌شور
تسین مزلا ،ن‌یاربانب .تسا مولعم ش‌زیچ همه
و هیجوت ش‌دوخ ه‌ب ع‌جار مادم دیاید ن‌یسد ماما
[ات] ،دیوگذ ار اتود ،دیوگذ ار اتسد ؛دنک لیوات
ت‌حاران] اهنأ ،دیوگذ ار اتود ن‌یا رگا ادابم
ی‌گدنز ،متسه ن‌یا نم» [:دیامرفی‌م] ،هن! [دنوش
.دینیب دییاید ن‌اتدوخ .تسا ص‌خشم ؛تسا ن‌یا ما
م‌ه دادید و داد «.دییاید دیتساوخذ ،دییاید دیتساوخذ
!دنکی‌مذ

مهفل‌باق لیلاد اب‌لابرک رد ادهشلا دیس

دومرفی‌م ه‌جاعم‌ی‌لقع

رکشلا اب‌ادهشلا دیس‌ی‌تقو ،اروشاع زور رد
ن‌ییاپ ار ن‌اشرس اهنأ همه ،درکی‌م ه‌جاعم
ی‌گدنک‌فارس و تلجذ زاریغ‌ی‌نعید ؛دنتخادنا
ورب» :تفگ ص‌خشن آ ه‌ب ترضد .دنتشادنی‌زیچ
دعب «.روایید ،تسه اهماذ ن‌آ رد ه‌ک ار‌ی‌اسیک
:تفگ و درک دارفا ه‌بور

طختسد ن‌یا ؟تسیک ه‌مان ،اهه‌مان ن‌یا !میایید ه‌ک دیتشوند ه‌مان نم‌ی‌اربد ه‌ک‌ی‌دارفا‌ی
!؟دینکی‌م ه‌ک‌تسا‌ی‌یاربذ ن‌یا !میدمآ م‌ه‌ام !؟ت‌سامش‌ی‌اضما ایت‌تسا نم‌ی‌اضما‌اید

ی‌م‌ش‌دو‌خ‌ن‌ام‌ه‌م‌ ز‌ا‌ن‌ا‌ب‌ز‌ی‌م‌ ک‌ی‌ه‌ک‌ ت‌س‌ا‌ ی‌ل‌ا‌ب‌ق‌ت‌س‌ا‌ ز‌ر‌ط‌ن‌ی‌ا‌!؟ و‌ل‌ج‌ د‌ی‌د‌م‌آ‌ ر‌و‌ط‌ن‌ی‌ا‌
!؟ د‌ن‌ک

م‌ل‌ظ‌ ل‌و‌ب‌ق‌ م‌ی‌ه‌ا‌و‌خ‌ی‌ م‌ن‌ ا‌م‌! م‌ی‌ت‌س‌ه‌ ه‌د‌ا‌م‌آ‌ ا‌م‌ ا‌ی‌ی‌: د‌ی‌ت‌ف‌گ‌ ا‌م‌ش‌! ن‌ا‌ت‌ف‌ر‌ط‌ه‌ب‌ م‌د‌م‌ا‌ی‌ن‌د‌ ه‌ک‌ ن‌م‌
د‌ش‌ا‌ب‌ل‌ ه‌آ‌ت‌م‌ و‌ د‌ش‌ا‌ب‌ ز‌ه‌ا‌ج‌ ه‌ک‌ [ا‌ر‌] ی‌ص‌خ‌ش‌ و‌ ت‌ز‌ا‌ ر‌ی‌غ‌ و‌! م‌ی‌ر‌ا‌د‌ن‌ل‌ م‌ح‌ت‌ ر‌گ‌ی‌د‌ ا‌م‌! م‌ی‌ن‌ک‌
«! ی‌ت‌س‌ه‌ م‌ا‌م‌ا‌ و‌ ی‌ت‌س‌ه‌ ر‌ب‌م‌غ‌ی‌پ‌ ر‌س‌ی‌د‌! م‌ی‌ر‌ا‌د‌ن‌، د‌ش‌ا‌ب‌ ی‌ل‌و‌ا‌ و‌ د‌ش‌ا‌ب‌ ب‌س‌ا‌ن‌م‌ و‌ د‌ش‌ا‌ب‌ ه‌د‌ا‌م‌آ‌ و‌
!؟ د‌و‌ش‌ د‌ر‌و‌خ‌ر‌ب‌ د‌ی‌ا‌ب‌ ر‌و‌ط‌ن‌ی‌ا‌ [ا‌ی‌آ‌]! م‌ی‌د‌م‌آ‌ ا‌م‌ ل‌ا‌ح‌»

ا‌ب‌ م‌ل‌ا‌س‌ا‌ م‌ی‌ل‌ع‌ن‌ ی‌س‌د‌ م‌ا‌م‌ا‌ ی‌ت‌ق‌و‌. د‌ن‌ت‌ش‌ا‌د‌ن‌ ب‌ا‌و‌ج‌

ر‌د‌ ط‌ق‌ف‌ ر‌ک‌ش‌ل‌ ن‌آ‌، د‌ر‌ک‌ی‌م‌ ت‌ب‌ح‌ص‌ ر‌ک‌ش‌ل‌ ن‌آ‌

ب‌ا‌و‌ج‌، ت‌ش‌ا‌د‌ ب‌ا‌و‌ج‌ ر‌گ‌ا‌؛ د‌ی‌ش‌ک‌ی‌م‌ ت‌ل‌ا‌ج‌ذ‌ش‌ س‌ف‌ن‌

! د‌ا‌د‌ی‌م‌

م‌ا‌ش‌ و‌ ه‌ف‌و‌ک‌ ل‌ه‌ا‌ ش‌ ر‌ی‌ذ‌پ‌ ل‌ب‌ا‌ق‌ ر‌ی‌غ‌ ق‌ط‌ن‌م‌

ت‌ر‌د‌پ‌ ا‌ب‌» : د‌و‌ب‌ ن‌ی‌ا‌ ت‌ر‌ض‌د‌ خ‌س‌ا‌پ‌ ر‌د‌

«! م‌ی‌ت‌س‌ه‌ ن‌م‌ش‌د‌»

ه‌ت‌ش‌و‌ن‌، ه‌د‌ش‌ ه‌ت‌ف‌گ‌ ه‌ک‌ ا‌ر‌ ی‌ب‌ل‌ا‌ط‌م‌ خ‌ی‌ر‌ا‌ت‌ ر‌د‌ن‌ ل‌آ‌ا‌

ن‌و‌ل‌ح‌ت‌س‌ت‌ ا‌م‌ب‌ف‌» : د‌و‌م‌ر‌ف‌ ت‌ر‌ض‌د‌ ه‌ک‌ ی‌ت‌ق‌و‌؛ د‌ن‌ا‌

أَضْعَبُ» [د‌ن‌ت‌ف‌گ‌]؟ د‌و‌ب‌ ه‌چ‌ ب‌ا‌و‌ج‌¹ «!؟ ی‌م‌د‌»

ل‌ا‌ح‌ن‌ا‌ب‌ز‌] «! م‌ی‌ت‌س‌ه‌ ن‌م‌ش‌د‌ ت‌ر‌د‌پ‌ ا‌ب‌²؛ ک‌ی‌ب‌ی‌ل‌ا‌

، د‌ی‌ن‌م‌ش‌د‌ ن‌م‌ ی‌ا‌ب‌ا‌ب‌ ا‌ب‌ ب‌خ‌» [ت‌س‌ا‌ ن‌ی‌ا‌ ت‌ر‌ض‌د‌

ا‌ذ‌خ‌ ت‌م‌ح‌ر‌ ه‌ب‌ ه‌ک‌ ت‌س‌ا‌ ل‌ا‌س‌ا‌ ه‌ه‌د‌ و‌ا‌!؟ ه‌چ‌ ن‌م‌ ه‌ب‌

ن‌م‌ ر‌د‌پ‌ ا‌ب‌ ل‌ا‌ح‌. د‌ن‌د‌ر‌ک‌ ش‌ د‌ی‌ه‌ش‌د‌ و‌ ش‌ د‌ن‌ت‌ش‌ک‌؛ ه‌ت‌ف‌ر‌

ا‌ب‌، و‌ا‌ و‌ د‌ی‌ت‌س‌ن‌ا‌د‌ی‌م‌ ن‌ا‌ت‌د‌و‌خ‌ د‌و‌ب‌ ه‌د‌ن‌ز‌ ر‌گ‌ا‌، د‌ی‌ن‌م‌ش‌د‌

م‌ل‌ا‌ک‌، ق‌ط‌ن‌م‌! د‌ی‌ن‌ی‌ب‌» . د‌ی‌د‌ر‌ک‌ی‌م‌ ب‌ا‌س‌د‌ ه‌ی‌ف‌ص‌ت‌ و‌ا‌

د‌ر‌ی‌ذ‌پ‌ی‌ م‌ذ‌ا‌ر‌ ا‌ه‌ن‌آ‌ م‌ل‌ا‌ک‌، ت‌ر‌ط‌ف‌؛ د‌ر‌ی‌ذ‌پ‌ی‌ م‌ذ‌ا‌ر‌ ا‌ه‌ن‌آ‌

ه‌ا‌ن‌گ‌ - [م‌ک‌ن‌ی‌ا‌] ض‌ر‌ف‌ ر‌ب‌ - ص‌خ‌ش‌ ک‌ی‌ [ر‌گ‌ا‌] ه‌ک‌

و‌ا‌ ر‌س‌ی‌د‌ [د‌ن‌ن‌ا‌و‌ت‌ب‌]، ص‌خ‌ش‌ ک‌ی‌ ه‌ا‌ن‌گ‌ ر‌ط‌ا‌خ‌ه‌ب‌، ه‌د‌ر‌ک‌

[ل‌ل‌ا‌د‌ت‌س‌ا‌ ن‌ی‌ا‌ ا‌ب‌]! د‌ن‌ز‌ا‌د‌ن‌ی‌ب‌ ن‌ا‌د‌ن‌ز‌ ه‌ب‌ [ا‌ی‌] د‌ن‌ش‌ک‌ب‌ ا‌ر‌

ه‌ا‌ن‌گ‌ ر‌س‌ی‌د‌ [ن‌و‌چ‌] ا‌ی‌! ت‌س‌ا‌ ه‌د‌ر‌ک‌ ه‌ا‌ن‌گ‌ و‌ا‌ ر‌د‌پ‌ ه‌ک‌

م‌ک‌ن‌ی‌ا‌ا‌ت‌؛ د‌ن‌ز‌ا‌د‌ن‌ی‌ب‌ ن‌ا‌د‌ن‌ز‌ ه‌ب‌ ا‌ر‌ ش‌ ر‌د‌پ‌، ت‌س‌ا‌ ه‌د‌ر‌ک‌

ن‌ی‌ا‌ ی‌ا‌ج‌ک‌. د‌ن‌ک‌ م‌ی‌ل‌س‌ت‌ ا‌ر‌ ش‌د‌و‌خ‌ د‌ی‌ا‌ی‌ب‌ ر‌س‌ی‌د‌ ن‌آ‌

م‌ل‌ا‌س‌ا‌ [ر‌ا‌ت‌ف‌ر‌] ن‌ی‌ا‌ ی‌ا‌ج‌ک‌!؟ ت‌س‌ا‌ ق‌ط‌ن‌م‌ [ر‌ا‌ت‌ف‌ر‌]

ت‌ر‌ط‌ف‌ [ا‌ب‌ ق‌ب‌ط‌ن‌م‌ ر‌ا‌ت‌ف‌ر‌] ن‌ی‌ا‌ ی‌ا‌ج‌ک‌!؟ ت‌س‌ا‌

1. ۱۵۰ ص، ۱ ج، (ق‌و‌د‌ص‌ل‌ا‌) ی‌ل‌ا‌م‌ل‌ا‌

2 ر‌ط‌ا‌خ‌ه‌ب‌ ا‌م‌؛ ک‌ی‌ب‌ی‌ل‌ا‌ ا‌ض‌ع‌ب‌ ک‌ا‌ت‌ف‌ق‌د‌ ا‌ن‌ا‌»؛ ۸۰ ص، ۳ ج، ه‌د‌و‌م‌ل‌ا‌ ع‌ی‌ب‌ا‌ن‌ی‌

(ق‌ق‌ح‌م‌) «! م‌ی‌ش‌ک‌ی‌م‌ ا‌ر‌ و‌ت‌ م‌ی‌ر‌ا‌د‌ل‌ د‌ر‌د‌ ت‌ر‌د‌پ‌ ز‌ا‌ ه‌ک‌ ی‌ا‌ه‌ن‌ی‌ک‌

نمشد تردید ابام نوچ: دنتفگی م اهنیا!؟تسا
 !؟دش م لاسا نیا «!میشکب ار و ت م یهاوخی م، میتسه
 «!کبیلأ أضعب»: رگید تسا نیمه دیزید م لاسا
 می [مکلب]، دندزی مذ ار فرد نیا مکنیا ای
 دنتفگ:

هنید و دهانش و لیلد ام یارب. ن کذل لادتسا ام یارب؛ دوشی مذ نامرس اهفرد نیا ام
 ت دوخ باستنا دهاوخی مذ. بیوگی یابید ار ن او نیا فرحام یارب دهاوخی مذ. روایذ
 !میرادرب و ترسزا تسداتی نک تعید دیاب: ملاک کب؛ بیوگی ار ربمایپ به

دیوگی م [ادهشلا دیس]

!؟تسا هدمآ ن ارقه یأ!؟مک تعید دیاب نم ارچ؛ تسا ملظ به تعید، تعید نیا رخا
 اب نم ردارب مک تسای امانح لصد فالخرپ نیا هزات!؟تسا هدرک بصوت ربمغیپ
 !تسا هتشنو [دیزید] نیا ردپ، میوام

«!میمهفی مذ ار اهفرد نیا»: دنیوگی م [اهنأ]

به بن انمشد، تقیقذ زا رارف یارب
 ار تیا هفرد: دنداد خ ساپ ادهشلا دیس
 «!میمهفی مذ»

این «نمی فهمیم»، این «نون» که سر این
 «میم» در می آورند، خیلی معنا دارد؛ این «نون»،
 باید خیلی انسان را در فکر فرو ببرد که شخص
 وقتی می گوید: «نمی فهمیم»، با این «نمی فهمیم»
 چه چیزی را می خواهد به مخاطب بگوید؟ چه
 مسئله ای را می خواهد ابراز کند؟ با این
 «نمی فهمیم» می گوید: «تو باید از انسانیت ساقط
 شوی، تو باید از عقل و حریت ساقط شوی، تو
 باید از عدالت ساقط شوی، تو باید از انصاف
 ساقط شوی، تو باید از به فعلیت رساندن
 استعدادهای خودت ساقط شوی، تو باید از رسیدن
 به کمال ساقط شوی، تو باید طرفدار ظلم شوی،
 تو باید ظالم شوی، تو باید بگشی، تو باید
 هرکاری بکنی و تو باید هر خلافی که هست،
 بکنی!» در این «نون» نمی فهمیم، همه اینها
 خوابیده است. چون تا بگویند «می فهمیم»،
 [برایشان مسئولیت می آورد]. [چون] فهم که این

را نمی‌گوید! فهم یک چیز دیگر می‌گوید.
 [می‌گوید:] «اگر می‌فهمید بسم‌الله! بیایید عمل
 کنید!» اینها جواب ندارند، اگر بگویند
 «می‌فهمیم» گیر می‌افتند! به‌جای «می‌فهمیم»،
 یک «نون» اول آن درمی‌آورند و خودشان را
 راحت می‌کنند: «نمی‌فهمیم!»

،اهنأ «مِمْهَفِي مَنْ» اب دناوتی من ه ادهشلا دیس
 مهف ش دوجو هامت وا !دنزب ی مهف هب ار ش دوخ
 هم ه زا ش دوخ .تسا لقع ش دوجو هامت ؛تسا
 هم ه زا ش دوخ .تسا دراو ربمغیپ ه ریس هب رتشید
 .تسا دراو تموکد و تماما شور هب رتشید
 علاطا ل دع ی ارجا هب دارفا هم ه زا ش دوخ
 ایند ربار ترخا دهاوخی م ش دوخ .درادی رتشید
 فرحنیا ربار ریز دهاوخب روطچ .دهدب حیجرت
 !؟دورب

همه رب دناوخی نطاب تجد ،مهف و لقع تسا دارفا

هب هکی یاهنأ زا ریغ - دارفا یارب دناوخی چنأ
 نامه ،تسا هدرک ریرقت - دندیسر دوهش هاقم
 هداد رارق ی در فر ه رد هک تسا هنأ ی نطاب تجد
 ل طاب و قد نید زیام ،ی نطاب تجد ن آ و .تسا
 نشور و هدنکح ضاو و ،تسا ههشع فار ،تسا
 [تجد] ن آ .تسا یکشتع قاوم و هقف دراوم ه دنک
 هئسم نیا ایآ هک دنکی م نشور دیآی م [ی نطاب
 هزایدتسا تسرد و حیحص

ی تگرد ،وگتفگ و مهف هار ن تشادگ زاب

تسا هئبلاقع ه ریس اب ق باطم

مرظن هب ی لئاسم ،ی الهیضق و نایرج کی رد
 ،کی : [بیترت هب] ار لئاسم نیا نم و دیسری م
 نیا هک مدرک دزشوگی در ف هب ،راهچ ،هس ،ود

دوشد تسرد و حلاصا دیابل ئاسم نیا و بلاطم
 کی نیا هرخلأاب. دوب یاهلئسم هد دودح ابیرقت
 کی ام؛ دوشد نشور ی تسیاب هک تسا یاهلئسم
 فلاخ اجنیا رد میضق نیا هک میاهد رک ییاعدا
 نیا خساپ؛ تسا فلاخ اجنیا رد شور نیا، تسا
 ایو ن تفریذپ زا تسا ترابع، نیا خساپ!؟ تسیچ
 دهدب باوج دیابن اسنا، نیمهلثم. نداد باوج
 [وا طسوت ار ماغیپ] نیا هک ی صخش نآ
 دمای روضد تا قلام کی رد ش دوخ، مداتسرف
 مهنم. دهدب باوج، میداد ام هک یاهمان آبه هک
 ،دوب هدیسر مرظن هب هک ی بلاطم هب تبسن دروم هد
 بلطم هب عجار [درک عورش] ناشیا. مدرک هراشا
 بلطم. دش هداد دوز ش خساپ؛ درک تبحصلوا
 تبحصلوی ردق کی موس بلطم. دش هداد خساپ مود
 یمنم: «تفگ ناشیا تیاهن رد و دیشکلوط
 امش بلطم؛ تسا طلاخ اجنیا رد نم بلطم میوگ
 ی ار حصا نامهام» :متفگ نم «!تسا حصا
 ارچ، تسا حصا دیدرکلوبق امش هکنیمه؛ میریگ
 لضا و نسحا و بسنا و یلوا و حصا هب ناسنا
 هتبلا «!؟ دراد ی عادهچ!؟ دنکن لمع حجرا و
 هکنیاهن»! «تسا ل طاب نیا، ریخن» :دنتفگ [لابق]
 هک ی فارتعا نیا دوخ، ضرر فرب لاماد! «تسا حصا
 داهنشپ و بلاطم هک دنکیم تالاد، دینکیم امش
 امش ارچ بخ؛ دراد حجرت امش داهنشپ رب نم
 رگید هلئسم. تفگن چیه ناشیا «!؟ دینکی من لمع
 دش مداتسرفام یارب یبتک ماغیپ کی دعب. دش مامت
 رگا! میوگیم ام هک تسا نامهام بلاطم» :هک
 امش اب ی راکام دیتفریذپ رگا، دیتفریذپ دیتفریذپ
 [غارسد]؟ دوری م هچ غارسد نیا :دینیب «!میرادن

یاهمان کی ن م .دوب مهف مارم ،مارم اجنیا ات
 نیمه .م تفگ لدتسم متفگ هک مه ار ی بلاطم و مداد
 او ه یور ی روطنیمه ای متفگ ی لقنم ی اپ ی روط
 نیا ه ب بلطم نیا» [:میتفگ] .میوگب ی زیچ کی
 ،دعب .میدرک رکذ مه دروم هد ؛«تسا فلاخل یلد
 نوچ ؛دوب ی یلاقع هار دش هتفرگش پیرد هکی هار
 ن م دیاش ،مدرک حرطم اجنآ رد ن م هک ار ی بلطم
 ،م تفگ ن م هچر ه هک درادن لیلد .مشاب هدرک هابتشا
 ل باقم فرط تسا ن کمم .دریذید ل باقم فرط
 هّلدان آس اسار بو دشاب هتشد ی اهّلدان ش دوخی ارب
 رگا .دریذید ی تحار نیا ه ب دیابن و اسپ .دنک لمع
 دراد ی لیلد رگا و تسه ی لئاسم ش دوخن هذ رد
 لیلد ن آ دیاب ،دنکی لمع نیا فلاخر ب هکنیا رب
 ،دروم هکنیا ات دنک نشور و دهدب هّارا ار
 فرطن آیتسا ی لوا فرطنیا هک دوشب صخشم
 دهدب ماجنا دیاب مه ار راک نیا .تسا ی لوا

و دما ؛داد ماجنا ار لمع نیا صخشن آ ،بخ
 داد هّارا ،دوب هّئسم نیا ی ارب هک ار ی لیلد ن آ
 ی م صخشن آ رگا !دشدر ش لیلد ،داد هّارا ی تقو
 مناوتی مذ و مراد مد رد لیلد کی ن م» :تفگ
 هذ !میتسین اجنیا ام !ش اداد هذ» :میتفگی م ،«میوگب
 !قیفر هذ .میدمایند [نیا ی ارب] اجنیا ات ام !ن اجاقا
 تسه ی یاهزیچ کی” س اسار ب ام تبص اجنیا ات
 و تهک تسه ی بلاطم کی” و “م نادیم هک
 علاطا و تهک تسه ی یایاضق کی” و “ی رادربخ
 یّس کی هر خلأاب» !تسین اهفر ح نیا و “ی رادن
 بلاطم دصر ددصران اسنا رگا ؛هتشنگ ن اسنا زا
 ربخ دصر داتشه ،دصر دودن زا ،درادن ربخ

ی زیچاً لاعف ایند نیا ردهک تسیند روطنیا . دراد
ناسنا هک دوشی م صخشم مه دعب و . دنامدی فخم
روط هئسم مه دعب و هتسنادی م [ار باطم]
!تسا هدوب یرگید

آن شخص بر این طریق و بر این کیفیت آمد
ادله‌اش را مطرح کرد. تا اینجا هم مرام، همان
مرام صحیح و درست [بود]. پاسخش را مطرح
کرد، ما هم بر طبق همان مسیر و بر طبق همان
راه صحبت کردیم و مطلب خودمان را اثبات
کردیم. من هم باید طبق همان [مرام] حرکت کنم!
خب تمام شد. هم من ادعایی کردم، هم او در قبال
این ادعا پاسخ داد، و هم من به پاسخ او [جواب]
دادم. مطلب تمام! حالا که مطلب تمام است، عقل
سلیم چه اقتضایی می‌کند؟! فطرت چه اقتضایی
می‌کند؟! تمام شد دیگر!

هرخلأاب و دیشک لوط هئسم ،موسد مسق رد
می تالادش دوخ ،دش ضرع هک ی فارتعا نیمه
هدومیپ ی قطنم و ی یلاق هار ل احصا ته کنیا ر بدنگ
:دیوگب ر فذ کی هک دشی م لوا زالا و .دوب هدش
قبط ربو و تسا ی بلاطم ،مدید باوخ هدنب !اقا هذ
می مذ ،درادن ی طبر مه امش هب ،منکی م لمع نآ
باب ،لوازا [تروصن یارد] بذی لیخ «!دیناد
،ی فرح هذ ،ی امان هذ رگید ی نعید !دش هتسب شحب
هتسب هار ،لوانامه زای نعید !چیه و ی تاقلام هذ
کی ام» :دوشی م تقو ن نامه زانیا و ،[هدش]
،بذی لیخ «!دنادی مذی سک هک مینادی می یاهزیچ
روطن آرگا !تسا یرگید قیرط و هار کی نآ
رگید سپ !دشاب دیابن مه تبحص رگید سپ ،دشاب
می حرطم فاصد هئسم !دشاب دیابن مه هباطخ

ظفاحادخ، دینادی من امشد، منادی من اقاآ: دوش
 و ندمآ رگید سپ «!مینزند مه فرد و امشد
 فردت عاسود و تعاسک و ندرکت تبحص
 !دشاب دیابن اهنیا و ندر و آل یلد مادم و ندر
 تبحص هاری نعی، دوشی م هدر و آل یلد هکنیا
 لاحن یعد، تقونآ. تسانیا شیانعم؛ تسازاب
 نیا، «دینادی من امشد، مینادی من ام» هک دوش هتفگ
 اب فلاحم؛ تساهار نیا اب فلاحم. تسافلاح
 ارهار نآ هیئلاقه هریسدوخ هک تسای هار نامه
 دنادرکت حوتف مای ارب

هریسد فلاح، وگتفگ و مهف هار ن تسب سفن دورو ثعاب و ترطف و هیئلاقه تساهاراما

ماغیپ کی دعب، [درکت تبحص لوا] دما اقاآ نآ
 امشاید، مپیوگی مام هک تسانامه هئسم: هک داد
 «!میراندی راک امشد اب ام ای دینکب ار راک نیا دیاب
 تقوی لیذی ارب هیضق نیا هتبا!؟! دش هچ هیضق
 «میمهفی من» نامه!؟! دش هچ هیضق (تسا شپ
 !دیوگی م هچ امشد، ممهفی من م». دما اجنیا ن لآ
 نم! دینک راکه چ دیهاوخی م امشد، ممهفی من م
 و تسانیا! دیراد هی فده هچ امشد، ممهفی من
 «!تسین نیا زاریغ

و ن تفرگ ه ل صاف ه ب درک عورش هئسم اجنیا زا
 کی لامادات. دوب بوخش یلامادات! ن تفرگ هیواز
 ش دوش هار زاب هیضق نیا دعب و دوب حرطم هئسم
 ارش دوش هار رگید تروصه زاب. درکی طار
 شور نآ رظنه طقنزا هکی یاج هب دیسر، درکی ط
 نامهر ب بلطم، ترطفی ارجم و هیئلاقه هریسد و
 هئسم هعدکی. دوب هتفرگ رارقش دوش تماقتسا
 !تسین راکرد ترطفی اپر گید هک دیسر هی یاج هب

تینانا یاپرگید لاماد، تسانفزی اپرگید لاماد
 لاماد، تسانویند عفانم یاپرگید لاماد، تسان
 یاپرگید لاماد، تسان صخش حلاصم یاپرگید
 و دیرم یاپرگید لاماد، تسان یوت و ینم
 شپهاهفر دنیا یاپرگید لاماد؛ تسان یزابدیرم
 ینبم! دوشیم عورشدهیواز دعبه بنیا زا! دیایم
 هیئلاقه هریس و لقع ینبم، دوریم رانک ترطف
 !دهدیمه هاری بهار ش دوخه ار و دوریم رانک
 ام! میتسینام» : دیوگب دناوتیم ناسنا رگید اجنیا
 زاب هرکادم باب هک میتسه اجنیا ات! میدوب اجنیا ات
 هریس زاتعباتم باب، دشاب زاب مهف باب، دشاب
 «!دشاب زاب رخا ات؛ دشاب زاب ترطف و هیئلاقه

تیردی ادن، همئا و نینمؤماریمای ادن تسوگتفگ و مهفو

نیمه رخا ات رگم؟ دوب هچ همئا هار رگم
 تقوچیه. دوب زاب همئا هار رخا ات!؟ دوبند
 هفخ:» هک تفگدی سک به ماسلا هیلع نینمؤماریمای
 یک «!دیاینرد مه تیادصد، میوگی م هکنیمه! وش
 !؟ دزی فردن ینچکی دارفا به یک!؟ تفگ

و قد تخانش، نینمؤماریمای بصوت صاخشا کلام اب قد ندیجنس زای رود دوبرهاوظو

نینمؤماریمای ادن، لمج گنج هجوبج رد
قَحَطًا فِرْعَانًا : دوب مهفو و رایتخا و تیردی ادن
 قامچن نینمؤماریمای هتفگدی سک هچ^۱ «!هلهأ فِرْعَانًا
 نملابند» : هک دنزب دارفا رسد به ات هتفرگتسد به
 نیای سک هچ! «!دیاینرد مه ناتیادصد، دییاید
 مارم به دیاب ام ارچ!؟ هذی ار اهفرح

1، ۱۲۵، ص ۴۰، ج ۱، راونلا راجب؛ ۲۳۹، ص ۲، ج ۲، فارشلا باسنا
 فلاتخا یردق اب

ن آنشد رد هک میدنید ار ی بلاطم نینمؤملار یما
روما هب طوبرم [اهفرح] نیا!؟ هدوبذ ترضد
تسام

نینمؤملار یما شپیدما فرط، لمج گنجد
اب ای تسامشد اب قد ماهدرد کشد: [تفگ و]
؟ دومرف هچ ترضد «! منکر راکهچ ماهدنام!؟ اهنیا
هب¹» **«! لاجرلا رادقَاب قَحَا فَرَعْدِ لَا»** [دومرف]
گنج] ی لعنم رطاخه و نکذ هاگذ ی لعنم
دوریم شدوخ غارسد لوا ترضد! [نکذ
عورشد مدوخزا مراد لوا ی نعید **«! لاجرلا رادقَاب»**
ن اونعهب ی لعنم! مدرم یا ی نعید؛ منکیم
ن اونعهب ی لعنم؛ متسیند کلام ربمغیپی و معرسپ
هکنیا ن اونعهب ی لعنم؛ متسیند کلام ربمغیپی داماد
مترس. متسیند کلام مدرکیم تکرشد اهگنجد
دیاشد و درکیم تکرشد اهگنجد دیاشد مهن اتسد
روطنیا! دزی م ریشمشد رتهب مهن نینمؤملار یما زا
نینمؤملار یما، نینمؤملار یما نوچ لاد هک تسیند
نینمؤملار یما! هن! تسارخا و لوا ن اولهپ، تسا
لئاسم زا نازیم کی، دراد تردق زا نازیم کی
دیاب مهن نازیم نام هب؛ دراد [ی یاناوتو یرهاظ]
دنک لمع

رد هدنیرف رهاوظ زا ییاههنومذ تقیقد صیخشت

ماما ای دوبرتشیدش روز نینمؤملار یما لاد
سپ؛ دوبرتشید نینمؤملار یما بخ!؟ مادک؟ داجسد
هیضق نیا!؟ تسار تلاابش تماما [نینمؤملار یما]
راکی رهاظ لئاسم هب نیا. دراد نیراک تماما هب
سپ. دراد راک ی داء لئاسم هب، دراد

¹ بنامه

ی قتمم ماما ای دوبر تشید ش روز نینمؤلاریما
 هدزای ای ی گلاسؤرد هکی داهلا ی قذی اء ماما ای
 نیمه [ای]؟! دندیسر تماما هب ی لقذر بانب ی گلاس
 نامز ماما میوگی م! نامدوخ نامز ماما
 ارگید تسام ی ارب نامز ماما بخ! «نامدوخ»
 ! [اهنآ زا ی کی م ه] ام لاماد! تسام لءا هءم ه ی ارب
 ؟ دیسر تماما هب ی گلاس دنچ ام نامز ماما نیمه
 ل هچ رد نینمؤلاریما! دوبر ش لاسد چنپ ترصد
 !؟ هلاسچنپ نامز ماما ای دوبر تشید ش روز ی گلاس
 [هدرپ] میدید هبتر مکی دنانه تفگن دارفا هءم رگم
 دمای ا هلاسچنپ کدوک کی، دش ز ابرد، تفر رانک
 هءم هک تفرگار هءم نانچ [وا] تهبا و ل لاج هک
 دنتسناوتن هک [ی روطه ب]، دش هتسب اهن اهد
 ود هک هلاسچنپ کدوک کی! [دنیوگب ی زیچ]
 ار ماسلا هیء ی رکسع ماما شردپ ش لبق ت عاس
 تسار تشید ش روز نامز ماما نیا، هداد تسد زا
 تسار تشید [وا] ی رهاظ تردق!؟ نینمؤلاریما ای
 نیا لاماد! تسار صخشم!؟ [نینمؤلاریما ای]
 رتمک نامز ماما مء هک دوشی م ثعاب هئیضه
 تیلو!؟ تسار رتمک ش مءا ترصد!؟ دشاب
 ی نینچ رد نینمؤلاریما تیلو زا ترصد
 نیا هب؛ دراد ی رگید مءا کی هک نآ!؟ تسار رتمک
 هکی یاجنآ زا ام درادن طابتر ا هفرحو بلاطم
 نیمه رد ام تاکردم و تسار ناممشچرد ناملق
 لئاسم ابار نطاب ی ایاضه، تسار رهاظ لئاسم
 ، دشاب رتدنلب ش دق س کره؛ مینکی م طلخ رهاظ
 ی لیخ دیاب م ه متسر سپ! تسار تشید م ه ش مءا
 رهاظ لئاسم هءم اهنیا! تسین اهنیا! [دشاب مءا]
 .تسا

ربمغیپ داماد هک نم [هکنیا] دندومر فترضد
هک نم ی تد! تسیند کلام مندوب قد ی ارب، متسه
نیملاء اسند ؤدیس ار هز ءمطاف ترضد رهوشد
!تسیند کلام [مندوب قد] ی ارب مه [نیا]، متسه
دراوم نیا زا ریغ رد دیاب ارم تیقد کلام
!؟ متسه قد رب نم ارچ؛ دیباید و دینک وجتسج
هدرک بصن تفلاخ ی ارب ارم ادخلوسر: لوا
هدوبند [م] نیا هکنیا رب مریگ بکی نیا؛ تسا
،نم دومن، نم تافرصد، نم لعف، نم مدع، تسا
نم زا هک ی لئاسم، منکی م حرطم هک ی بلاطم
ابو دیونشب، دینیب ار لئاسم نیا، دنکی م شوارت
هسیاقم هدر و آامش ی ارب ربمغیپ هک ی نید ی نابم
عقاو اب قبطنم ود نیا زا یکیمادک دینیب، دینک
رگا، دینک لمع نآ هب دوب قبطنم رگا! تسا
.دیرانگب رانک ار ی لعنم، دوبند قبطنم

!لِاجْرًا رَادِقَابٌ قُحَا فَرَعِي لَا بِيْنِيْد!
امیر المؤمنین نمیگوید: «الآن چون حکومت
دست من است، پس بنابر این دیگر حرف، حرف
من است و باید ساکت بنشینید، بیایید در این جنگ
جمل [شرکت کنید]. نه! امیر المؤمنین چه
فرمود؟! فرمود: چه حکومت دست من باشد، که
هست، [و] چه نباشد، که بیست و پنج سال نبوده،
در هر دو حق با من است. در این بیست و پنج سال
که من خانه نشین بودم و خلافت را غصب کرده
بودند حق با من بود، و در همین موقعیت فعلی
که حکومت به دست من افتاده، باز حق با من
است؛ در هر دو حق با من است. شما نباید با حق
بودن مرا با موقعیت فعلی من لحاظ کنید، اگر
لحاظ کنید به چشمتان عمل کرده‌اید. چون

نشسته‌ام و امر و نهی می‌کنم، پس رفته‌ام دو متر از مردم بالاتر در مقام استعلا؟! این حق چه می‌شود؟ می‌شود حق اعتباری، می‌شود مجاز! می‌شود آنچه جاهای دیگر هست. فایده‌ای ندارد!

!لِاجْرِ لِرَادِقَابِ قَحَا فَرَعِي لَازِ آن طرف،

شما وقتی که نگاه می‌کنی می‌بینی زن پیغمبر است؛ سال‌ها پیغمبر با این بوده، نزدیک‌ترین افراد به پیغمبر است، با رسول خدا هم‌نشین بوده است. حضرت مطالبی که به زنش می‌گوید، به کسی دیگر نمی‌گوید. اسراری که به اهل منزل گفته می‌شود [به دیگری گفته نمی‌شود]. زوجه رسول خدا، یک لقب ام‌المؤمنین هم پیدا کرده، پس بنابراین مطلب تمام است! نه، این هم غلط است!

هچن دود اذخل و سر رسمه و اذخل و سر نز ایتسا رتلااب اذخل و سر نز ایآ؟! درادی کلام برقت رظنه طقنزا؟! تسا هیساً رسمه هکی درم مادک، دوخت اذ رد او قتل اصحتسا و راگدرو ری به کیرد امش بتسا رتلااب درم بخ؟! تسا رتلااب می درمی لو، هیساً دوشمی م نز دینکی م ادیپ اج دوشمی درم دینکی م ادیپ اج کیرد! نو عرف دوشد نَم سَيِّدُهُنَّاءٍ؛ طول نز دوشمی م شنز، اذخی بند می بادع [رد] ² (نیر بَعْلًا نَمَّ اِهْنَاءٍ؛ دوشمی م ¹) (لِكِلْهَا اِهْنَاءُ هارمه مه و ا نز، دیآمی طول موقی ارب هک تاجذ طول ترضد اب نز نیان دنزرف. دورمی می [طول ترضد نز] اهنیا ردام، دننکی م ادیپ دریگی م ار اهناء بادع هکی دارفا عزج دور

¹ 46. هَيَّا (11) دوه هُروس

² 60. هَيَّا (15) رجد هُروس

نیا! رگیدتسا نیمه ملاء نیا اعقاوی نعی
 نوچ: «دیوگی من اذخ. تسیندی خوشد ملاء، ملاء
 ، هدوب نیشنمه ربمغیپ نیا اب اهل اسد طول ن ز نیا
 همه نیا شرهوشدزا ، هدوب در ف نیر تکید ز نر گید
 »! [دوشب منهج ل ها دیابن سپ] ، تسا هدروا هچب
 هچب همه نیا ربمغیپ کیزا یر دام دوشی م رگم
 می هلب ب ذ!؟ دوشب باقع بجوتسم دعب و درواید
 ، درادن ز ابی تراپ اذخ ، درادن دی خوشد اذخ! دوشد
 ! درادن هطبار می سک اب

زا دوشی م درم : هک دوشی م مه ش سکع
 هچب تسا نکم و انز و ، میحج باحصا
 مه ماهن امز نیا رد ش ریاضن و ! دسرب می بتارم
 هدش هدید ش ریاضن ریخا می ماهن امز نیمه رد . هدوب
 و ناگرزب نیا زای ضعب دهدی م ناشن هک تسا
 [تقلذ] ماظن نیا ! دندیشک اههچ اعقاو اذخ ءایلوا
 تسا

و هدش رتش راوسد هشیاء می نیبی م ن لاا هکنیا
 ار ش رود مه رییز و هحلط لثم ربمغیپ باحصا
 و تدیابن ! می روخبل و گ دیابن ! روخبل و گ ، دنا هتفرگ
 ، می نک ماگن هشیاء هب هکنیا زالبق . دهدب بیر فر
 شش ای هسد هُدنک رتش نآ هب [ات] دنیب ار تمشچ
 نآ هب [ات] دنیب ار تمشچ ، دتفین هشیاء می رتم
 تمشچ ، هدش راوسد نآ رد ن ز نیا هک می جدوه
 ؛ ن بیاپ ز ادنیب مه ار ترسد ، نیشنبرانک ورب ، دتفین
 ؛ ز ادنیب مشچ مه می لعنم هب . دنیب مه ار تمشچ
 ، دراد رکشل و ارگا ؛ مراد رکشل مه می لعنم نوچ
 ههیش ! ماهدما رکشل اب مه نم ! مراد رکشل مه نم
 رد ناهد نامرف ! دیای م ش یاد صد مه نم می اهب سا
 ! دنتسه مه فرطنیا ربمغیپ باحصا ؛ دنتسه اجنیا

رتشید مہ فرطنیا، تسہریز و محلط اجنارگا
 ازادیند ار تمشچ مہنم ہب! دنراد دوجو اہنآزا
 ہلصاف رکشا ود ر ہزا منزیم وت ہب فرح کی
 ی درکہ کرکف بن کرکف نیشنہ، یرانک ورب، ریگب
 یم تہلق ہب، دزادنا یم تہلک ہب ار [قد] نآ ادخ
 دزادنا

تّیصخش ہب **! لاجرلا رادقَاب قَحَا فَرَعْدِ لَا**
 روطنیا! تفرگ رظنرد ار قد ن اوتی مذ دارفا
 ،تسا تموکد رد ن لآا ر فذ کی نوچ ہک تسین
 تموکد رد ر فذ کی نوچ و ،دشاب وا ہب قد
 ہن! دشاب ل طاب رب وا ہک تسین روطنیا ،تسین
 ریخ!

و رهاظم و رھاوظ زا رظنفرصد دیاب
 تاکلام نآ ،دارفا یصخش و یدرف تآیصوصخ
 ہہبش ہنوگچہ ی اجنآ توبث و دوجو ہک ار ی لک
 و مپہدب رارق رظنّدم ،درادن ناسنا س فذ رد ی
 میناوتب ار دارفا تلزنم و نازیم ،نآ قبط رب
 .تسا کلام نیا .مپہدب صیخشت

لِطَابِلَا فِرْعَا و ،ہَلْہَا فِرْعَتَا قَحَا فِرْعَا
 ی اءنم نودب ،س انشب ل وا ار قد **«! ہَلْہَا فِرْعَتَا**
 ہک ی تقو ؛س انشب ار قد ل وا ورب! ہشیاء و
 نآ! ی ورب اجکی مہفی م رگید تقون آ ی تخانش
 ہکی نک ی ہا و خردع ی یاید تسین زاید رگید ع قوم
 کی موری م ،متسہ اجنآ ہن ،متسہ اجنیا ہن ن م
 ! ی ہدی م صیخشت ت دوخت قون آ ،ہن! رگید ی اج
 و تساجک قد ی داد صیخشت ہک ع قوم ن آ رد رگا
 ؛تسا دراو ضار تعا وت ہب ع قوم ن آ ی تفرگ ہلصاف
 و ی یاید ی ہدب صیخشت [مکنیا] زا ل بقہ مکنیا ہن
 مراد ہہبش ،مراد فقوت قد درد ن م ن لآا ہکی یوگب

!تسا هدشن لدنم یارب هلئسم [و]

هفیظو ،قدن دادن ص یخشت ماگنه
و قیقحت و لمأت و یریگه رانک ناسنا
تسا خیرات هعلاطم

هک دیوگبار نیانینمؤماریمای صخش رگا
رکف ،م اهتفر ؛تسا هدشن صخشم نم یارب قد
ن لآ منادی مذو ماهدرک قیقحتن آ به عجار ،ماهدرک
ورب: «دیوگی ترضد به شیاء ای ی قد رب امش
ملاک نیا» «!ش اب اجنآ هن ،ش اب اجنیا هن ؛رانک
مهت مایق زور ،میوگی من لآ انم ار نینمؤماریمای
نیان دنک قیقحت ،دنک رکف ،دورب .متسیای م شیاپ
زا و دنک ش یاریپی کیکی ار ی نام [هک] طرشد
ی کشه کی لئاسم ن آ به و دنک ار عم ار اهنآ ،دئاوز
[و] دنک هاگن بوخار خیرات .دسرب تسین آ رد
دنک هاگن بوختسه هک ار ی بلاطم

تیناقد کاردا زا دعب لمج گنج رد ریز

درکن تافام ن اربج ،نینمؤماریمای

دوب گنج نام هر د هک ریز به نینمؤماریمای
راک و ت اب اجنیا ایب و شد دنلب» [دومرف] ؟دومرف هچ
و داد یراد و ی اه داتسیا اجنآ تسیچ [نیا] ؛مراد
و ن اتساد کی ترضد ؛ولج دما «!؟ی نکیم دادیب
؛تسا لصف هتبلأ .درکی رو آدای و اب هصق کی
ترضد :میوگی ار ن آ ردقنیا نم لامد
[دومرف]

!؟دندما ربمغیپ هعقدکی ،میدینخی ،میدوب هتسشن مه اب هینیم نورید دیایم تدای
ل باقمرد و تهک دما دهاوخ یزور» :دندومرف !؟دنتفگ هچ و ته ربمغیپ تسه تدای
«!تسا ی لع اب قد عقوم ن آ رد و ی تسیای می لع

ش رسد ربی هلاک هچ !بجء دید هبترمکی
«دوبند مدای لاصا نم ،ی لع ای» :تفگ !تسا هتفر
نیان ش لیلد !تخبذب هراچیب تفگی م مه تسار و
ی مذام» :دیوگبار داتسیان .رانک تفر هک تسا
! [ریز] نیا به ت محر دص مه زاب «!میمهف

نیمه» :دنتفگ اروشاع زور دارفان آلثم یضعب
 اهنأ «!تسا نیمه یهاوخی مند، یهاوخی م؛تسا
 تخبدریز «!تسا نیمه، هن» :دنتفگ و دندیمهف
 روطنیا هک دوبند مدای، دوبند مدای نم، هن» :تفگ
 یهاوخی م لااحبذ» :دندومرفترضد «!تسا
 ار مود مدقتسیابی ماجنیا «؟یریگد میمصت هچ
 ؛دوب قیدست لوا مدق !تشادندرب هک درادرب
 یاهلئسم نینچ، هلب» هک دوبن نیمو مئار یما قیدست
 رادقم نیا، دما ولج رادقم نیا «.هداتفا قافتا
 ی تد. دش یریگتسد رادقم نیا ات؛ درک تکرحد
 هب و دمان اورم دعب هک؛ میراد م هحلط هب عجار
 [هحلط] وا. دوبرتهبز اب ریز یلو. دز ریتوا یاپ
 قافتا وای ارب م هرگید یایاضق؛ درکی م قرف
 ،تفرگ هلصاف رکشل زا [هحلط] ی تقو دوب هداتفا
 تفرنوخ واز اردقن آ؛ تفری لزنم هب هر صبرد
 دوب هداتفین هب جرد هحلط لا و؛ درک توف هک

زبیر این مقدار جلو آمد. اما قدم دوم: خب بیا
 در [راه] حق [قدم بگذار]. مگر کلام پیغمبر یادت
 نیامد؟! نه کلام تقی و نقی! کلام پیغمبر! پیغمبر
 فرمود: و ریز [امش هک دما دهاوخی زور]
 دش دیهاوخی عمتجم [گنجرده] م هابود ره [یلع
 قح] و «تفرگی هاوخی رارق یلع لباقمرد و تو
 وت» :دومرفذ [طقف] ربمغیب «!تسا یلع اب
 نوچ! دش هامت و «یریگی م رارق یلع لباقمرد
 رارق امشل باقمرد» :تفگی م [تروصن یارد]
 یلو «!موری م رانک لااح؛ مدرک طلاغ و متفرگ
 تسای لعا بق ح قوم ن آرد» :دومرف ادخل و سر
 «!تسه ملاظ و تو خب جمله بعدی را شما چه کار
 می کنی؟! به جمله بعدی باید عمل می کرد که

نکرد! اینجا نفس جلو می‌آید: «حالا جواب مردم را چه بدهم؟! این همه جمعیت دور شتر و این عایشه راه انداختیم!» اینجا یک قدرت و نیرویی می‌خواهد که انسان بیاید بر همه [تمایلات] پا بگذارد [و عبور کند].

طسو ارچ! ایپر خآ اتی دما ولج هک لآاد، اباپ
می دیهش و می دمایم ولج رگا!؟ ی درک اهر راک
ی اهر فس هچ دینیب! دوب مامت ترآک هک ی دش
و رساخ دیاب ام ردقچ و تخادنا نینمؤماریم
!مینکذ هدافتسا هرفس نیا زا [هک میشاب] تخبب
!رگید وشل و غشم بخ، هرفس رسد می دما هک لآاد
دناوم همهنیا؛ تسه عونتتم ی اهاذغ همهنیا
رسد ات ارچ **۱! دَعْمَ نَمِيعُتْسُمَا دِنَاوَمَ و**؛ تسا
روخب بخ!؟ رانک ی نیشنیم دعب ی یآمی هرفس
هرفس نیا زا ارچ، می دما هناز رد هک لآاد! رگید
می و ی شکمی رانک ار تدوخ و ی روخی مذ
هرفس نیا!؟ دننک هدافتسا و دنیا یب ن ارگید ی رانگ
زا! ی راد مهس اجنیا رد مهوت! تسه مهوت ی ارب
می ن ارگید هب و ی زندگیم ارچ تدوخ مهس
فزاناب مهوت! ریب ار تمهس مهوت!؟ ی شخب
هقیب هک روطنیمه! ی راد مهس اجنیا رد تدوخ
و دما ریبز اجنیا ات! ی راد مهس مهوت، دنراد مهس
نآ زا هذ فرطنیا زا هذ: تفرگ! رانک تفر
هابتشا هئسم هکت نیا! دوب هابتشا نیا «بفرط
مه دعب و رگید لئسم هرخلأاب و تفر رانک. تسا
مه وا هتبا؛ شتشک تفر رفا کی. دش هتشک
داد ماچنا ار راک نیا تفر رسدوخ

۱. ۷۳۸ ص، ۲ ج، دجهتملا حابصم

هَلْهَأ فِرْعَتَّقَ حَلَا فِرْعَا: دیامرفی مترضد
نِ بَأَدِ تَنْتِفَلَا يِ فَنُكُ» . هَلْهَأ فِرْعَتَّلِ طَابِلَا فِرْعَا و
 یرتشهچد دننام بوشآ و منتفن نامز رد] **نِ وُبَلَلَا**
 و درادن دش راوسد یارب مکحم ی تشپ هذ هک ش اب
 نیا ش یانعم «[ریش ندیشود یارب ی ناسپ هذ
 هب تبسند دناوتی مذن اسنا هک ی یاج ی نعید . تسا
 قد هک دهدب ص یخشت [ار] قد ، ی یارجا لئاسم
الله لا اله الا لا نأ دهشأ نتفگ هب طقف قد . تساجک
 ، تسا نیزاوم هب ندرک لمع هب قد ؛ تسین هک
 هُمه زا رتلااب رگا لا و . دنیوگی م قد ار نیا
 هک ی نیزاوم هب و دیایب مه ادخل لوسر ، دارفا
 شپ دیابند ناسنا ، دنکذ لمع هدرک لزان ش دوخ
 !دورب ادخل لوسر

،ن ارگید زا همنأ و ادخل لوسر زایتما
دوبن اذأ ندرک لمع

رسول خدا با این موقعیت و این جوهر و این
 هویت شناخته شده است که مجسمه حریت و
 آزادی و عدالت و امن و ایمان و صداقت و
 اخلاص و خلوص است. ما رسول خدا را با این
 موقعیت می شناسیم؛ نه صرف اینکه پدرش چه
 کسی بوده، مادرش چه کسی بوده، عیالش چه
 کسی بوده، فرزندانش چه کسی بودند! اینکه به
 درد ما نمی خورد! [اینکه] پدر پیغمبر که بوده
 است، به من چه مربوط است؟! [اینکه] مادرش
 چه کسی بوده، دردی از من دوا نمی کند! [اینکه]
 فرزندانش چه کسانی هستند، من کاری ندارم.
 رسول خدا را که من رسول خدا می دانم [از این
 جهت است که] بالعیان به من نشان داده که
 مجسمه اخلاص و صداقت و عقل و تدبیر و

انصاف و حرّیت و دستگیری است. امیرالمؤمنین هم همین‌طور، همه‌ا ئمه همین‌طور [هستند]. و الاّ به صرف اینکه یکی امیرالمؤمنین است و هر کاری دلش می‌خواهد هم بکند و بعد هم اسمش را بگذارد [امیرالمؤمنین و بگوید] که «دنبال من بیاید!» نه‌خیر، این خبرها نیست! [بگوید:] «چون من علی و امیرالمؤمنین هستم باید دنبال من بیاید!» نه آقا جان! ما به تو نگاه می‌کنیم؛ اگر طبق میزان، درست عمل انجام دادی، [به دنبال تو می‌آیم]؛ همان‌طور که خودت می‌گویی: نیمه‌م‌ها م، **هَلْهَأُ فِرْعَتَّقَ حَلَا فِرْعَا** می‌ترسد! می‌دهد ما اجزا امش به ارع جار ار می‌آید زانم؛ هدب ما اجزا آید، بذر رایسب: دیوگ هک مهاوخی م ار نیمه و ت زانم! اتسا ی‌آء نوچی یوگن! ی‌آیند ی‌آء ل‌آبند ه‌آار و کروک هابتشا رگا و] اتسا ق‌لطمش تیلو و س‌پ‌دراد تیلو و» [مینک هابتشا دیاب زینام دنک

و ق‌د زان ی‌تد، ه‌آلا ه‌آج‌ت‌ی‌عبت

درادنی شزرا ن‌ینمؤمار یما

رب‌ی‌نعید تیلو و، دراد تیلو و ی‌آء هک ی‌تقو، تیلو و نیا! دراد ار نیا؛ ن‌دیدرگ ق‌د ر‌ادم نیا ه‌آئسم. ت‌فر ش‌ل‌آبند دیاب هک اتسا ی‌تیلو و، ی‌آء ای: دیوگب دیابید ی‌درف‌کی رگا اذ. اتسا **فِرْعَا، هَلْهَأُ فِرْعَتَّقَ حَلَا فِرْعَا** ی‌یوگی م‌زرگم مدید م‌تفر؛ م‌درک ق‌یق‌ت‌نم!؟، **هَلْهَأُ فِرْعَتَّلِ طَابِلَا** رب‌آمش هک ه‌دش‌ن ص‌خ‌شم‌نم ی‌ار ب‌زونه [اما] «[م‌ه‌ف‌ب] م‌ت‌س‌ناوت‌ن! دیش‌کن م‌لق‌ع! ه‌شی‌آ‌آ‌ی‌ی‌ق‌د و رب؛ دراد ن‌ل‌آک‌شا چ‌پ‌ه»؛ دنیا م‌رف‌ی‌م‌تر‌س‌د! ه‌شی‌آ‌ر‌ک‌ش‌ا ر‌د‌ه‌ن، ش‌آ‌ب‌ن‌م‌ر‌ک‌ش‌ا ر‌د‌ه‌ن! ر‌آ‌ن‌ک

ی مذت شهید هب، ی شابدن م رکشل رد رگا تینیا اب
 !میوگب م هاوخی م روطچ ار بلاطم دینیب! یور
 ی لعن م رکشل رد رگا (!؟ رت حیرص [نیا زا]
 هئسم نیا رد و متسه ادخل و سر هفیلذ هک ی شابد
 رد دناوتی مذس کچیھ و دراند دوجو سی کشد چیه
 و نیمز و نامسا همھ و دنک یکشت هئسم نیا
 وتی لو، دنهدی م تدهشد هیضق نیا رب هکلام
 هدیاف ی و شب هتشک رگا، هذای م قدر بن م هک ی ناند
 زیمت؛ ی درکن حیقنت ار ق د نوچ؟ ارچ! دراند ی ا
 هشیاء رکشل رد و ندوب ی لع رکشل رد ی دادند
 ص یخشت رگا بتسا ناسکی دروم نیا رد، ن دوب
 «!رانک ورب! ایند، ی دادند»

و تیرد بتکم، نینمؤماریمما بتکم

دیرم ندرک عمج ل ابند هب هذ، تسا تلادع

بتکم نیا! تلادع بتکم دوشی م بتکم نیا
 تسینی بتکم، بتکم نیا! تیرد بتکم دوشی م
 دهاوخی م! هذ؛ دنک عمج دیرم و ی ار دهاوخب هک
 هفایق هذ. دروایب ش دوخ رود مهف، دنک عمج مهف
 غ لاش دوخ رود دهاوخی مذ. یرتمهسو یرتمود
 عمج دنفسوگ ش دوخ رود دهاوخی مذ! دنک عمج
 ش ندرگ بانط «!مشچ» دیوگبی تفگ هچر هک دنک
 [دهاوخی م]! هذ! دورب ی تساوخ اجره، ی زادنیب
 ش دوخ رود لقاء، دروایب ش دوخ رود مدآ
 بتسا نینمؤماریمما بتکم، بتکم نیا! دروایب
 دیدش هجوت م لاد

مامت رد نینمؤماریمما بتکم زا عافد

مامان ادرگاش هفیظو، ی گدنز نوئش

تسا ق داصد

هک ی غلبم نآ؟ دنک عافد دیاب هک بتکم نیا زا
 بتسا ی نید ملاء نآ و تسا [بتکم] نیا لابند

عافد بتکم نیا زا دیاب هک تسا قداص ماما درگاش
 [ی صخش] نآ، قداص ماما درگاش ریغ هتبلأ . دنک
 هبضق نیا لابند دیاب، دنادی م و تسا دراو هک
 رد . تسا یکی رایعم و کلام میتفگن وچ . دورب
 رد ، بسک رد ، دهدب ماجنا ار نیمه دیاب بطم
 ماجنا ار نیمه دیاب لزئم رد ، هزاغم رد ، رتفد
 دراوم ؛ تسا فده کی ؛ تسا هار کی . دهدب
 ار نیمه دیاب قیفر اب طابترا رد . دراد یفلتخم
 [دیاب] شردام و ردپ اب طابترا رد ؛ دهدب ماجنا
 . دهدب ماجنا ار نیمه

هملأ] اقا موحرم هک ما هتفگن امش هبن ما هر اب
 دوب تسینومک شردپ هک صخش نآ هب [ی نار هط
 [ی خرب هب] ار نیا رگا لااح) ؟ دندومرف [هچ]
 تسا دترم [ردپ نیا] : « [دنیوگی م] یروف میوگب
 ادج [ش رسمه زا] دیاب و دوش مادعا دیاب و
 زا و اقا موحرم] شپ دیای م صخش («! دوش
 می ناشیا «؟ و اب منک هچن م» : [دسری م ناشیا
 و اداقتعا ؛ ش دوش ی ادخ اب دنادی م و ا» : دنیامرف
 هعیش کی لثم دیاب امش ! درادن ی طابترا امش هب
 تردپ و ا «! دینک درو خرب و اب نینمؤماریم
 و تا اب صاخ طابترا کی و تسا ردپ نآ ! تسا
 هب تسین مردپ و ا نوچ ، هن نم [اما] . دراد
 هچره مفیلکت لااح ؛ منکی م لمع مفیلکت یاضتقم
 نیدی بهک] سکره [اب] متسینر وطنیا هتبلأ . تسه
 ؛ هن ؛ [منک درو خرب ی دنت درو خرب] ره هب [تسا
 [لاحره هب] ی لو . دراد باتک و باسد هلسم
 نیا ؛ تسا ی دنزر ف و ردپ تبسند و اب امش تبسند
 یرا کره تردپ لااح . دنکی م قرف ی دنزر ف و ردپ
 ی تقو . دنادی مش دوش ! ؟ دراد ی طبر هچ و ته بدرک

هې د دياب اړچ وټه، د نراد فلاتخا تر دام اب تر دپه
 رطاخه بتر دام هې د دياب اړچ وټه؟ ښکته ناها تر دپه
 اهنه؟ ښکته ناها، دراد فلاتخا تر دپه اب هکنيا
 ديابن!؟ دراد ښکته ناها؛ د ندادۍ م ناشدوخ
 فرط [ښکته ناها د دياب اړچ وټه ناها ښکته ناها
 ښکته ناها ديابن! تسه [فلاتخا شراک ش لباقم
 م لاسا بتمه، بتمه نيا. ښکته ناها دياب اړچ وټه
 م نه نيا، تسه تر دپه وا رگا نوچه؟ اړچ. تسه
 م نه نيا، تسه تر دام نيا رگا و تسه تر دام
 ءاوسلای لعه؟ تسه ناها هې وټه تسه تر دپه
 هتساد ودره هې تسه تر دپه اړچ وټه تسه
 م هې؛ د ننگه راکهچه م هې د ندادۍ م ناشدوخ. ښکته ناها
 اياضه زامه؟ مپناده م هې؟ اړچ ښکته ناها هې
 د ندادۍ م ناشدوخ؛ تسه ناها هې مپناده م هې
 دارفا رياسه و در اوم رياسه هې تسه تر دپه ر وټه نيمه

دنيامرفي م [ښکته ناها ملاء] ناشيا، نيار باند
 مارتحا تر دپه نيا هې نيمو ملاريما اعميشه لثم دياب»
 و تيرد و تلاده و قده دوشي م نيا «. ښکته ناها
 تسه ناها نيا. ناها

رد ښکته ناها، ادهشاديسه ښکته ناها تر دپه

نيدحلمه و اهتسينومک هاگن

تسه ناها ښکته ناها

بتمه و هحلام بتمه هې اړچ وټه نيا امش
 رسه بتمه نيا لباقرده، ديهده هې اړچ مپنومک
 د نرواۍ م دورفه مپنعت

نیا زایلیخ (هاش نامز) قباس نامز رد
 هزار ايم هې ناها زه، د ننگه م هې [اړچ وټه ناها
 م ناندز رد. د ننگه ناها ښکته ناها، د ننگه م
 نه. د ننگه مپنومک ناها هې لیکه. ناها د ننگه

نامہ رد ار اہنیا تایدافد زا یضعب ہکی تقو
 ،مدرکی مہاگذ و مدناوخی م قباسد [نامز] مع قوم
 ار ادہشادیسد دنراد ن اشمارم رد اہنیا مدیدی م
 لوبقہ ار ادخل اصا .دندھی م رارقہ وگلا و موسا
 ہکی تقوی لو ؛تسارگی دام و تسیلایر تام ؛درادن
 و ہیزجت ار [ادہشادیسد ترضد] رشدنیا راتفر
 ترطف زا ار راتفر ن آ دناوتی مذ ،دنکی م لیلحت
 ی تقو !دنکر وج بہت و واضقہ و دراد ہگذرود دوح
 ادہشادیسد رادرک بہ دوح ترطف و لقعہ اب ہک
 لجر کی ،دنکی م ہاگذ ماسلاہیاع (نیسد ماما)
 .دنکی م ہولجوا یاری بی ناسنا و ی رشد بقوفام

دیوگی م ی لو ،درادن لوبقہ ار ادخ و تشہدوا
 نیسد لثم دیابی نامب ایند رد ی ہاوخی م رگا»
 فافشد شراک نیسد ماما نوچ ؟ ارچ «ای شاپ
 ماما ؛درادنور و تشپو ورن و نیسد ماما ؛تسا
 تکر دلقعہ نیزاوم و ترطفی باضتقم بہ نیسد
 ہار ترضد لابند ،دراد ترطفی سکرہ .دنکی م
 .دشابند دقتعم مہ ہلئسم مزاول بہ ہچرگ ؛دتفای م
 ار ہمہ ،تسا رود بہ ترطف زا ہک مہ ی سکرہ
 وزج [رہاظہب] مہ ش دوح ہچرگ ؛دنکی م راکنا
 ہکی تقو .دشاب اللہتیا مہ ش دوح ہچرگ ؛دشاب راک
 [ہچرگ] ؛تسا رود بہ ،تسا رود بہ بہ ترطف زا
 اتدشاب ہتشاد شیر ،دشاب ہتشاد ہمامع قبط کی
 ہلباقم و دتسیای م ترطف لباقم رد دیای م !اجنیا
 دوح ،ہاشد میژر ہاگداد رد تسینومک ن آ !دنکی م
 نیسد ماما بہ وا ؛دنکی م نیسد ماما بہ بستنم ار
 فلاخر بہکی ہلالتیا ن آ زا تسا رتکیدزن
 !دتسیاب ترطف لباقم رد ،ترطف

مکد فلاخر بہ ،رہاظ عامدعی خرب

دندانتسیا ق دربار برد، ترطف

دندانتسیا ق دربار برد دندماً هک ی دارفا نآ
یاقاً نیمه!؟ دندوبذ اللهتیا اهناً زا یلیخ رگم
ماشد اضرنامز رد ار باجد و دماً هک ی دیحو
هک ی دیحو اللهتیا!؟ دوبذ اللهتیا رگم، تشادرب
هزاجا هدزاود، تشگرب ماشنامرک هب فجنزا
نلآ هک تشاد فجن عجارم نیرتلابزا داهتجا
اجکیرد نم! دندهذی سک هب دیاشد ار نآ زا یکی
نآ زا یکی [رد] هک [مدناوخی م ار] ی ترابع
هدش رداص و ا یارب [ع قوم نآ هک ی یاهداهتجا
هک تسای ترابع هچ نیا! مدرکی م بّجعت، [دوب
هب عجار ی طخ [هّخسند] کی! تسای هتشون ی نیئاد
اللهتیا رگم. دوب هدیسر متسد هب [عوضوم] نیا
نر رگم!؟ تشادنرب ار ش امامع رگم!؟ دوبذ
ماشنامرک باجد عفر س لجم رد باجی بار دوخ
دمحا عرش هب» رعش!؟ دورسذ رعش و درواین
هک تسای ناشیا یارب «تسین مز لا باجد، ل سرم
و دش مادعا مه قحب و دش مادعا بلاقنا زا دعب
یارب مادعا کی! دشی مادعا تسیابی م رابرازه
!دوب مک ی لیخ و ا

رد، ن و علم درف نیا مادعا زا دعب ی سلجم رد
فرشم [ی نار هط هملع] اقا موحرم هک مق نیمه
[هلمجزا]، دندوب دارفا زا ی دایز هّدعو دندوب هدش
ادخ) یلما مشاه از ریم اللهتیا موحرم ارهاظ
اقا موحرم زانم. دوب ی بوخ مدآ ی لیخ دنکت محر
ی مدآ و تسای سفنش و خ مدآ ناشیا» :هک مدینش
؛مدینش ناشیا زانم ار ریبعتنیا «تسای ی او ه
ی م ی یاهریبعتنینچ ناشیا ی دارفا مک هب عجار
زاناشیا. هدوب ی یلام و لضاف درم و دندومرف

م ه ن م . ه د و ب ی ق ا ر ع ء ا ی ض ا ق آ م و ح ر م ن ا د ر گ ا ش
 و م ت ف ر ی م ن ا ش ی ا ی ا ه س ر د ه ب ی ت ق و ک ی م د و خ
 [س ل ج م ن آ] د ا ر ف ا ز ا ی ک ی . (م د ر ک ی م ت ک ر ش
 ء م ن ا ز ا ، ف و ر ع م ن ا ی ا ق آ ز ا ی ک ی . د و ب ن ا ش ی ا
 ن ل آ و م ر ب ی م ز م س ا ه ک ن ا ر ه ط ف و ر ع م ت ا ع ا م ج
 ه ب س ل ج م ن آ ر د ، د و ب ا م ن ی ب ی س ت م ز ا و ه د ر ک ت و ف
 : ه ک د ر ک ی م د ا ق ت ن ا ه د ش ه ک ی م ا د ع ا ن ی ا ز ا ت د ش
 م ا د ع ا ر و ا ه ک ت س ا ه د ر ک ه چ د ر م ن ی ا ر گ م ا ق آ
 ه ب ت ر م ک ی «! [ت س ا ه ت ش ک ن ا ر] ی س ک ه ک و ا ؟ د ن د ر ک
 ا ل ل ه ت ن ع ل» : د ن ت ف گ ه م ه ی و ل ج [ی ن ا ر ه ط ء م ل ا ع] ا ق آ
 ک ی «! ت س ا ه د و ب م ک و ا ی ا ر ب م ا د ع ا ک ی ن ی ا ! ه ی ل ع
 ی ز ی چ [و ی ل ا ج م] ل ا ص ا ه ک د ن ت ف گ ی ه ل ل ا ت ن ع
 ، ن ی ا ی ک ی ! د ن ا م ن «ه چ ی ا ر ب» و «ا ر چ» [ی ا ر ب]
 ن ی ا ه ب ع ج ا ر [ص خ ش ن آ] ؛ ی ت ش د ی ل ع م ه ی ک ی
 . د ر ک ی م ت ب ح ص ا ت و د

این علی دشتی اول نانجیب، اول ضدّ اسلامی
 که واقعاً [مستحق اعدام بود]. من نمی‌گویم
 افرادی که در آن موقع اعدام شدند همه آنها صحیح
 اعدام شدند؛ من چنین ادّعایی را نمی‌کنم؛ ولی
 بسیاری از اینها بحق اعدام شدند که از جمله آنها
 این دو ملعون بودند؛ یکی علی دشتی و یکی هم
 وحیدی که اینها مستحقّ بیش از یک اعدام بودند.
 خب [وحیدی،] مگر ایشان آیت‌الله نبود؟! مگر
 بقیّه افراد [به‌ظاهر موجّه با اسلام مقابله
 نکردند]؟! ما خیلی‌ها را دیدیم [که] آمدند، رفتند
 و امروزه هم معترف‌اند که خیلی از اینها [با
 اسلام] مقابله کردند. خیلی از این مسائل نبوده
 است؟

در و م و ه د ر ک ت و ف ء ت ب ل ا ه ک د ا ر ف ا ن ی م ه ز ا ی ک ی

اقا موحرم هك دوبي صخش، تفرگ رارق درط
 هب تقو ره نم» : دندومرفی م [ی نار هط أملاء]
 ی م بالقم و دوشی م دب ملاد منکی م هاگن و اس کع
 : دندومرفی م . دوبق باسن امز [ردش تایح] «. موش
 ، مدرک درو خرب درف نیا اب هک ی تقو لوا زان م»
 هکنیا اب «. موش تبحصم ه و اب متسناوتی مذلاصا
 هئسد بلاقنا لئاسم نامه رد دراوم ی ضعب رد
 هتشاد هطبار اهینیا اب هک دندوب روبجم ود و ل هچ
 ره هب نم» : دندومرفی م ناشیا [اما] ، دنشاب
 درف نیا اب طابتر ا زان م دوخ دشی م هک ی تیفیک
 بذ . دوب صخشم لوا زان م «. متشادی م هگن رانک
 نَیْذَلًا مَیْقَاعَ نَاکِ وَ ﴿: رگید تسامولعم مه راک رخا
 ی تقو ¹ . ﴿لِلّٰهٖ تِیَآرِبٌ اَوْ بُذِّکَ نَا ؕ اَوْ سَلًا اَوْ سَا
 و هجیتد هک تسین مولعم ، دشاب فلاخ مام ، مام
 دیابی سک هچ ار ریسمنیا . دسری م اجک هب تیاهن
 غلبم و ی نید ملء دیاب ار ریسمنیا ؟ دنک باختنا
 ریسم ، «قَحَا فِرْعَا» ریسم . دنک باختنا
لِطَابَا فِرْعَا» .

تقیقد زان هیوسکی و هانار جحتم عافد

دوشی مدن اسنا دشر ثعاب

کی ، تسام دشر بجوم هچنآ ، نیاربانبد

! تسین فرط کیر بدومج و رجحت و یرگنوس

نیمه» [ی نار هط أملاء] دلاو موحرم بتکم رد

، یأر نیا» ! درادن رارق «تسین نیا زج و تسام

«یوربد نورید دیاب و تسپ ، تساقاً فالخم یأر

هئاسم اب هک تسامی ملاک ، ملاک نیا» ! درادن رارق

«ی نک تبحص دیابن نیاربانبد ، دیای منرد روج اقا

10.10. میا (30) مور فروسد

اجنیا! میرادن اجنیا ار اهفرد نیا ام! میرادن ام
 تاینرظن! دوشب حرط فالتخم لئاسم دیاب: س کعبه
 رد و عمج نیا رد رگا! دوش حرط دیاب فالتخم
 حرطم اجک، دشابن حرطم فالتخم ءار آبتکم نیا
 ، عمج نیا رد رگا!؟ ی لاقبرد!؟ ی باصقرد!؟ دوش
 اجک، دوشن حرطم] مهف س اسار ب فالتخم تارظن
 ی نکفاهبش فرص هن [هتبا] [!؟ دوش حرطم
 طلاغ اجهمه نآ! هن! «ی یاوهر دگنل» [و] دوخید
 ربی سک رگا [اما]. تسا دورطم اجهمه و تسا
 ولو، دنکیم حرطم ار ی بلطمی ملع س اساک
 ؛ دنک حرطم دیاب، تسا فالخمنم رظن ابه کنیا
 هب و دوشب یریگولجن آن درک حرطم زا به کنیا هن
 ! دوش مهتم اهفرد نیا و نلاف و گتم و گنا
 ! درادن هار اجنیا رد لاصا بلاطم نیا

، تاهبش حرط و وگتفگ زا یریگولج

دوب رکبوبا و رمع تفلاخ شور

تموکد رد! تسا رمع تفلاخ یار ب نیا
 فلاخر ب دیابن» دنیوگی م هکتسا رکبوبا و رمع
 ! دندزی م ار فرد نیا اهنأ «! ی نرب فرد ام
 بتکم و تسا ثحب بتکم، اقا موحرم بتکم
 . نسدا رایتخا و داؤتم و فالتخم لئاسم حرط
 ن وُعَبَّيْفَلْ وَقَلَّأَنْ وُعِمْتَسَيَنْ يَدْلَأْ * دَائِعْ رَشِبَفْ) نیا
 رگید بتاکم رد. تسا بتکم نیا یار ب¹، هتسحأ
 می دروخر ب تاییدانیا اب] رگید بتاکم رد! هن
 دنلب دیابن ار تیادصد» و «تسا نیمه» [دندک
 ار تمشچ» و «ی نک دنلب دیابن ار ترسد» و «ی نک
 «تسا نیمه بلطم» و «ی دنیب ی زیچ ره رب دیاب
 !» [دندب فرد دیابن دشابن] ام ابی سک رگا» و

¹ 18 و 17 هجری، (39) رمز نروس

دارفا ایقب یارب هک دیتسه هک امش؟! امش
 دیابن دشا بنام اب هک یسک»؟! دینکی م نییعت فیلکت
 لثم و نذر رود و نترف رسد تشپو «دنزب فرح
 چیچ چیچ و نتسشن آهن زریپ و اهکنز هلاخنیا
 هزجء دارفا راک اهینیا؟! تسیچ اهینیا و [ندرک]
 تردق زا اهینیا هک تسا ییاهن زریپ راک! تسا
 هک تسا ی دارفا یارب! دنتسین رادر و خرب قطنم
 ،بتکم نیارد .تسا یلاخل لادتسا زاناشتسد
 ندوب غلا و ارتیر خهذ ،دنروآی م راب ار لقع
 رد ؛دننکی مذتیر ترخو غلا بتکم نیارد .ار
 اب دیاب مه لقع و دننکی م تیرت لقع بتکم نیارد
 روطنیا هئسم دیابن .دشاب داضتم لئاسم حرط
 !؟دشاب

وگتفگ و ثحب هب ماسلا هیلع ق داصد ماما

دندومرفی م هیصوت بتاکم ریاسد اب

آیا امام صادق به اصحابش نمی فرمود: «بلند
 شوید بروید در مکاتب مختلف، [بدون ترس]
 بروید در شکمشان، بروید با آنها [آزادانه و
 مؤدبانه] حرف بزنید»؟! آنهایی که می رفتند با
 امثالِ عمران صابی بحث می کردند، [آیا]
 می رفتند می گفتند: «امام صادق این طور گفته؛
 خفه شو، و الا چنان در دهانت می زنم،
 دندان هایت بیفتد [در دهانت]»؟! این طور
 می گفتند؟! [اگر این طور بود، طرفِ مقابل]
 می گفت: «اگر ده درصدی به آن امامتان ارادت
 داشتیم، با این ماشاءالله، ماشاءالله ادبی که رفقا و
 شاگردان و تلامذهاش دارند، آن ده درصد هم
 خدا حافظ شما!» یا اینکه نه، قشنگ می رفتند
 می نشستند صحبت می کردند، یکی، دو تا [حرف

حق را آزادانه] می‌گفتند. امام صادق را [هم] مطرح نمی‌کردند! اصلاً امام صادق را قایم می‌کردند! برای چه بیایند امام صادق را به این زودی [مطرح کنند]؟! امام صادق، ناموس هشام و امثال هشام و ابی‌بصیر و محمد بن ابی‌عُمیر [است]. ناموس را که آدم نمی‌آورد در جلو و در معرض قرار بدهد! می‌رفتند، صحبت می‌کردند، بحث می‌کردند، محکوم که می‌کردند، آخر معلوم می‌شد که شاگرد امام صادق است. نه آن اولش! وقتی [طرف مقابل در پاسخ] می‌ماند، [می‌گفت: «هان؟! [تو] که هستی؟! از [طرف] امام صادقی؟!» آن وقت شروع می‌کرد می‌خندید. [می‌گفت: «بله، معلوم است دیگر. امام صادق شاگردش هم این‌طور است؛ می‌آید و [این‌طور قوی] حرف می‌زند!» این مکتب، مکتب امام صادق است!

زا ار نامدوخامه که رادقم نامه به اجنیا رد
 نامه به ،مینک مورحم [فالتخم] ءار آ باد ههجاوم
 هرکه ررض و هدمآ نامریگم که هرفسد نیا زا رادقم
 هکنیا ضحمه به ،رگیدی اهاجر رد ،هلب [هتبلا] !میا
 ریز زا ار شررسدهاوخب یرادقم کی فرط
 یور [دنشکی م ار فاحط ،دنک [نورید] فاحط
 [ترسد یور ار فاحط] «:دنیوگی م و شررس
 شدوخ به هر ابوددهاوخی م ات «!شکب نییاپ
 دنییب [و] دروایدنورید [ار شررس] و دهدبی ناکت
 می [ار فاحط] هر ابود ،تسا ربخه چش رَبورود
 !می مهفددهاوخی من» :دنیوگی م و نییاپ [دند
 «!ب او خبریگب !ب او خبریگب

زا !دنسرتی م نوچ !؟تسا روطنیا ارچ

زا ،دسرتی م شیاھراک زا ،دنسرتی م ش دوخ
 دھاوخی مند ؛تسا نارگد ،دسرتی م شراتفرد
 رگا ؛دنک نورید فاحط ریز زا ار شرسد فرط
 یلیخ ؛دوشی م لامر بل ئاسم زا یلیخ ،دنک نورید
 نیمھ دنیوگی م اذل !دوشی م حضتفم اھزیچ زا
 !راد مگذار ترسروط

ءایلوا ریسم و ادخ هار» :ی نارھط ءملاء

«دورب ولج مھف اب دیاب ادخ

هک [ی نارھط ءملاء] اقا موحرم زا مدینش

:دندومرف

ی تپاھنرد ریسمنآ ،مھف نودب ؛دورب ولج دیاب مھف اب ادخ ءایلوا ریسم و ادخ هار
 !دیشک دھاوخت للاض

اگر انسان فهم داشته باشد [در مسیر صحیح
 حرکت می کند]. و آن فهم هم با موازین و رعایت
 مسائل به دست می آید. لذا باید رفقا در مواجهه با
 آراء یکدیگر ، سعه صدر داشته باشند؛ کاملاً باید
 سعه صدر داشته باشند. یک شخصی می آید
 صحبت می کند، منبر می رود، درس می دهد،
 نظری را مطرح می کند. خب بسیار خب! شاید
 [نظرش] درست باشد! دلیل ندارد که انسان تا
 می بیند با نظرش مخالفت دارد، بگوید: «این از
 فلانی دور است ها! این جزو این حرفها
 [محسوب] نیست؛ این دارد از خودش می گوید!
 نباید این را دعوتش کرد! نباید پای صحبتش
 رفت! نباید دیگر با او حرف زد! نباید... نباید...
 نباید...!» این همان «ن»ی نمی فهمم است! آن
 «ن»ی نمی فهمم اینجا است! همین جا!

گنج !؟مپوری م لمج گنج غارسد ام ارچ
 گنج قاطا نیمھ !تسا قاطا نیمھ رد لمج
 زیچ مھ .تساروشاء قاطا نیمھ ،تسا نیفصد

تسا نیمه مضر عمه هدندو .تسا قاطا نیمه رد
هَذَا فِرْعَتَقِّ حَلَا فِرْعَا : میوگی مامش به مراد و
 دیابن اسنا اجنیمه رد **هَذَا فِرْعَتَلِ طَابِلَا فِرْعَا**
 حقمه دیاباری نام ،دنگ حقمه ارش دوزنیزاوم
 ،دیراد لوبق دسردهی ساری در فرگا .دنگ
 و دنیا! شباهتشاد لوبق دسردهی ساریابند
 دسردهد فیهاری در فرگا .تسال طابش دسرده
 دیابند؛ [دشاب] دسردهد فیه نامه دیاب ،یراد لوبق
 مھتسا طلاغ طیرفتمھ .تسال طاب ؛نکرتشید
 دیاب .تسال طاب و د رھ .تسا طلاغ و د رھ ؛طارفا
 هذ دسابه کردم تا یعقو ساسار ب روابن ازیم
 تا یعقو زان ازیم نآ ؛تا غیلبت و تا عیاشد ساسار ب
 دنکی مکردن اسنا هک

هناقصم دقد زای نارھط اللھتیا لابقتسا هناقصم و

چندی پیش یک بنده خدایی برای من نامه ای
 نوشته . ای کاش من آن نامه را می آوردم و آن
 شخص جوابش را می دید . حالا من آن نامه را
 قصد دارم [مطرح کنم] . نامه خوبی است . من آن
 نامه را می خواستم در یک جلسه عمومی تر باشد
 [که بخوانم] . حالا که اصلاً قرار نبود امشب بیایم
 [سخنرانی کنم] . در آن نامه نوشته : «آقا، ما نسبت
 به شخص شما اشکال داریم.» اول چندتا سؤال
 کرده ؛ هم سؤال فقهی و هم سؤال اجتماعی . بعد
 گفته : «راجع به شخص شما، ما می بینیم که افراد،
 شما را ولیّ خدا می دانند، درحالتی که من چنین
 اعتقادی ندارم.» خب راست می گوید؛ من نه
 ولیّ خدا هستم، نه آن کسانی که من را ولیّ خدا
 می دانند، براساس مبنایی که در نظر من منقح

است، روی آن اساس [من را ولیّ] می‌دانند. حالا بین خودشان و خدا می‌دانند؛ من چه کار کنم؟! حالا شخصی در آن طرف دنیا من را امام سیزدهم بداند؛ خب به من چه ربطی دارد؟! من را هرکسی [در هر جایگاهی] می‌خواهد بداند، خب بداند! بنده وظیفه ندارم که بلند شوم بروم آن طرف دنیا بگویم که هستم یا نیستم! وظیفه من این است [که ببینم] کاری را که انجام می‌دهم، در تأیید آن مدّعا و آن امر مقبوله است یا [اینکه] موافق با آن میزانی است که خودم در خودم تشخیص می‌دهم. من نسبت به این تکلیف دارم. [در غیر این صورت] خب بنده هر روز باید بلند شوم اینجا بروم، آنجا بروم، این کشور بروم، آن کشور بروم! نه! به من چه ارتباطی دارد؟! خودش می‌داند و خدای خودش! بنده آیا ولیّ خدا هستم یا نیستم؟! تازه بر فرض هم باشم باید بلند شوم بیایم بگویم، تظاهر کنم؟! بعد مسئله‌ای که در آنجا [در نامه] مطرح کرده این است: «من می‌بینم رفتار شما به نحوی است که از افرادی که معتقد [به ولایت شما] هستند، ممانعت جدّی نمی‌کنید. مثلاً اجازه می‌دهید دست شما را ببوسند.» چقدر من از این نامه خوشم آمد! چقدر خوشم آمد! می‌خواهم طرف را صدا کنم، یک هدیه به او بدهم! بگویم: «ای کاش همه افرادی که با من هستند، مثل تو باشند! اینکه می‌گویم نه به خاطر اینکه [طرح این مسئله] در این جلسه است؛ نمی‌خواهم هندوانه زیر بغل [بگذارم و] جانماز آب بکشم! نه!

یبتکم رد ام مدرک ضرع بهک یروطنامه

دربی م لایب ار مهف، بتکم ن آرد هک میراد رارق
!دوری م لایب قامچ بتکم ن آرد [هکنیا] هذ
ی م لایب مهف، دوری مذ لایب بوچ و قامچ [اجنیا]
مینکی راک، بوچ و قامچ ن درب لایب ی اجب! دور
ماجنا ار راک نیا. دوشد دایز ن اشمهف مدرم هک
مهف بتکم ن یارد. دراد م هی رتمکت محز؛ م یهدب
دربی م لایب ار

[البته] بله، بنده عرض کرده‌ام که «دست مرا
نبوسید و برای من بلند نشوید» و این را حالا در
مجلس عمومی هم خواهم گفت. حالا زورمان به
بلند شدن نمی‌رسد، دیگر چرا دستمان را
می‌بوسید بابا؟! مرحوم آقا [علامه طهرانی]
فرمودند: «پیشانی [را ببوسید].» حالا پیشانی هم
که [همه‌جا] نمی‌شود! بابا آدم راه برود،
«دَقْ دَقْ» هزار نفر بیایند یکی یکی [پیشانی
ببوسند]! خب بابا بلند می‌شویم می‌آییم، [بعد هم]
می‌رویم بیرون؛ این دیگر کاری ندارد! مگر
دست ما را ببوسید، ملائکه به شما ثواب
[می‌دهند]؟! نه آقا! من تضمین می‌کنم هرکسی
دست من را نبوسد، ملائکه بیایند ده برابر به او
ثواب و برکت و فهم بدهند که بیشتر استفاده کند!
خب حالا اگر یک کسی دست من را می‌بوسد که
چک در گوشش بزنم! خب نکنید! [در این
صورت] هم آدم راحت‌تر، هم صاف‌تر،
بی‌شیله‌پيله‌تر، بی‌دردسرت‌تر [است]. والله قسم
می‌خورم عزیزترین و صمیمی‌ترین دوستان من
تا الآن دست من را یک بار هم نبوسیده!
صمیمی‌ترین افراد با من تا به حال یک بار هم
دست مرا نبوسیده! واقعاً کی می‌شود به این

مطالب مرحوم آقا [علامه طهرانی] عمل کنیم؟! چندی پیش گفتم: مثل اینکه ما این آرزو را باید به گور ببریم؛ یا اینکه طوری شود که قضیه طور دیگری شود.

طقف هک قیفر . میتسه قیفر [مِه] اب ام ، اقا دندب و [ندرک] میظعت و ندیسوب تسد هب طونم تسای سکن آ ، قیفر ! تسین اهفردنیا و ندش هب باقر رد ؛ دشاب کیدزن ناسنا هب رکفر رد هک کیدزن ناسنا هب لمعرد و دشاب کیدزن ناسنا و لله اب و الله و هک مروخی م مسق اجنیا رد و دشاب هب تبسندنم تدارا ی نروسرس ؤز ادنا هب لله ات دهاوخذ رتشیب ، دنسوبی م ارم تسد هک ی دارفا ! دیسوبب م ادم ! دیسوبب هعد صد دیباید لاد ! دش : میوگی م مراد حیرص هکلب . دش دهاوخذ رتشیب ادیپ دارفا و نمنیدی ناسفذر اجزنا عونک ی لاصا لمع دوشی م هتفگ هچنآ هب دارفا هکی تقو ! دوشی م ؛ دوشی م ادیپ رفتل اد کینم رد اعبط ، دننکی مذ نیاً اعبط بذ هک . دوشی م ادیپ راجزنا لاد کی هک دنکی راکن مؤم دیاب ارچ . تسین حیحص مِه !؟ دنک ادیپ راجزنا و ا هب تبسند و ا قیفر

نیا دیاب . تسای بوخ همان ، همان نیا ردقچ و ا ههبش دیاب ؟ دوشب دیابن ای دوش حرطم لئاسم ادیپ مهف و ا رد دیاب ؟ دوشب دیابن ای دوش فرطرب ، مینک عورش دیاب ! دوشب دیاب ؟ دوش ادیپ دیابن ای دوش . مینک تکرحد

مونشی می هاگنم هک ار ی لئاسم نیا میراودیما دوشی می یا همزمز ، فالتخم لئاسم حرط اب هک ن ا ، «تسه هچ و تسا فالخم فردنیا» هک اهرجحتنیا و اهی زابکنز هلاخنیا طاسب الله عاشد

نیا مسانم) دوشد هدیچرب اهن درورپ غلا نیا و
و (اغلا ش رورپ. مرانگی م «ندرورپ غلا» ار
رتشید دوشی م نهپه هکی اهرفسد نیا زا میناوتب ام
مینک هداقتسا

یگرزب! اعقاو تسافید! اعقاو تسافید
ی م رسحت میراد و تفر تسد زا وا و میتشاد ار
هب، هدنام [هک] ی فرحات دنچ نیمه لاماد. میروخ
رب ی کاخ و میریگب ار نیمه. میسچب اهن نیمه
ی قاب هکی شور و ی بلاطم نیمه؛ مینک نامرسد
هدنام ی قاب [بلاطم] ن آ زا هکی یا هن نیمه و هدنام
تسا.

زاسناسنا بتکم، ی نارهط هملاء بتکم تسا زاسلقاء و

ناسنا [ی نارهط هملاء] ناشیا بتکم رد
زا هدنب. دننکی م تیرتلقاء و دننکی م تسرد
ایند درم نیرتلقاء: «دندومرف هک مدینش ناشیا
هکی اهنمزا نامهرد.» بتسا دادد ی اقا ترضد
ن مؤم دنتفگند! نیرتلقاء. دنتشاد تاید ناشیا
همه بخ هک اهنیا؛ نیرتبرقم دنتفگند، نیرت
درف نیرتلقاء: [دنتفگ اما؛ دوب ناشیا فصول]
هکی روطن امهمه ناشدوخ شور «بتسا ناشیا
دوب مهفشور، متفگ

ی م مسق و میتفرگ دای ناشیا زا روطنیا ام
، میدیدی م ناشیا زا نیا زاریغام رگا هک مروخ
متفگی م اقر هب ار نامه؛ مدرکی مند تانیخ نم
ار ترسد» و «وشد تکاس» بتکم نامهام رگا
، میدیدی م ناشیا زا «دنبدار تمشچ» و «نکن لایاب
؛ میدرکی م حرطم ار نامه؛ میتفگی م ار نامه
هک ار هچنآ هصلاخ. میدید نیا زاریغام نکلو

میتفای تیا ده‌ها را نامه، میدرک هبرجت و میدید
رظن زا [میوگن] رگا، میدیدی م ن آ زا ریغ رگا
مازتلا رظنه طقن ز ل قآدح، مینک تفلخم رهاظ
میتشادند از می مازتلا نینچام می بلق

هک می روطن نامه الله عاشن ا دنوادخه که میراودیم
هک و دنک قفوم ار ام، تساش دوزخ می اضر دروم
هک دنتفر ایلوا و ناگرب هک می شور و هویشن نامه
هک می هار نیارخا. دنک رادیپ ار ام شور نامه
روطن نیارگرب همه، منکی مضر عاقفر تمدخ
دندوبن رگا و دندوب روطن نیارخه ایلوا همه؛ دندوب
!دندوشی مذ [هنوگنیا] هک

هک می لاجنجه چ داد می اقا موحرم [لباقم رد]
نیمه؛ دنداتسیا ناشیا لباقم رد ملاء لها! دشاپ
هدناوخ سرد هک می یاهنیا، نیرمعم نیمه، نیممعم
لباقم رد فجن می اهدرکل یصحت نیمه، دندوب
ناشیا لباقم رد و دندما اهنیا؛ دنداتسیا ناشیا
هک رگنها کی بتکم تقون آ. دنتفرگ عضوم
فرد رگا هک دوب نیارگنها کی بتکم!؟ دوب
می [فرد] رسد تشپ ارچ؛ [وگب] اجنیا ایب می راد
می اقا هک تسیند روامرشد نیارخه هک ار و ت!؟ می نر
هک، دهتجم هدناوخ سرد هک تفر فجن الله تیا ملاء
مهن اشیا هی لیز، دندوب می ضعب للاح) اتود هک می کی
[و] دنراد تاید [و] دناه دنز زونه می ضعب؛ دندوب
دندب اهنیا ([دندان کاسد ایند] فرطن آ و فرطن نیار
می کاتھ هک دنک عورش و ناشیا لباقم رد دنیا بید دنوش
هک همأمع، دوب رگنها ناشیا بخ! تمهت و
بَرَض» ،دوب هدناوخ هک می گبط سرد، تشادند
ءایض اقا هک نیابد رذ هک هبش، دوب هدناوخ هک «ابَرَض
هک ار می نیاند هک نیابد هک هبش، دوب هدرکن ل هک ار

کدی دود هدرکن از اهراک نیا ؛ دود هدرکن لحد
تیا یاقا ، دهتجم یاقا » : دیوگب دوشد دنلب رگنھا
تباوج رد رگا ، اجنیا ایبوشد دنلب یراد فرح ، الله
ی لیخ « ! وگب ورب ی تساوخه چره تقون آ ، مدمنام
! رگیدتسا رومرشد

هَرظانم هب ی نارھط الله تیا توعد

ی هلا عایلوا هب ن اگدننرت مھت ا ب ی مومع

ن اشبتک رد از بلاطم نیا اقا نیمه هک ی تقو
دادد ی اقا و [ی نارھط هملاع] اقا موحر م هب تبسند
تیا ترصد بانج » : مدماتسرف همان هدنب ، دنتشوند
رگا ، ی اهتشوند تباتک رد از بلاطم نیا هک الله
هَرظانم ایب ! ن زب نم اب ایبوشد دنلب یراد فرح
نیا . هدمایندش باوج مھ لاما ات « ! ن ک ی مومع
فرح رگا ! ؟ تسا ق داصد ماما قطنم نیا ! ؟ تسیچ
ی م تبحد ، مینزی م مھ ابوشد دنلب بذ یراد
، میرانگی م نویزیولت رد ی مومع هَرظانم ؛ مینک
؛ میوگی م مھ ام بذ ، وگب وت ! دننک اشامت مھ مھ
! رگید ی نکیم هبلغ دبلا ، ی هلااتیا هک مھ امشد
تدلقم ، تسا رتشیب تداوسد ، تسا رتشیب تملع
هچتسا مولعم هک مھ شنیدلقم ! دنرتشیب دبلا
فرح نیا هک وت ! ایبوشد دنلب بذ ! دنتسه ی ناسک
نیا س قنلا تیکزت باتک ن آ [رد] هک وت ، ی دز از اھ
رایسب ، ی تفگ ادخ عایلوا هب تبسند از فیجارا مھ
ی م ی نلع هَرظانم مھ ی ولجا ایب ! ایبوشد دنلب ، بذ
؛ تسا رتشیب تملع اتدعاق هک مھ امشد . میرانگ
باسد هب مھ وت هچبام ! ی تسه هک مھ ام زار تریپ
لاماداتی لو . میرادنی فرحام ! بخر رایسب ! میبای من
بتکم رد رگم ! ؟ دنسرتی م ارچ . هدمایند ی باوج
ماما بتکم رد رگم ! ؟ تسه سرت مھ ق داصد ماما

،قداص ماما بتکم !؟تسه فوخذ مه قداص
 !دییامرفب ؛تسا ثحب و ی دازآ ،تیرد بتکم
 اب تسشنی م ار حادجسم رد ترضد دوخ
 نیرتفیرشد [رد] رگید .درکی م ثحب مه نیدحلم
 .درکی م ثحب ،هنیدم دجسم ،مار حادجسم ،ن اکم
 ره هک تسین نیا .تسام بتکم ،بتکم نیا
 ؛تسین اهر بخنیا ،اقآ هذ .دش مامت دش الله تیا ی سک
 هیلع ماما بتکم هب ی ناسک هچ دوشی م صخشم
 و دنتسه ی عّدم ی ناسک هچ و دنرتکیدزن م لاسلا
 اسبهچ و دناه داتسیا فص رخا رد و دنرترو
 همئا ل باقمرد هک دنوش ی یاهن امه هب ق حلم
 در ادنی خوش ادخه ار !دنداتسیا

دَمَّحُمُ لَأَ وَ دِمَّحُمُ يَأَعِلُّ صَدْمُهُلَا